

امامت و ولایت بزرگترین هدیه الهی



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات فراوان بر گل سر سبز انبیاء محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش.

هدف از خلقت جهان هستی، عبادت انسان است. انسان خداوند متعال را بشناسد و او را عبادت کند تا بدیوسيله رشد یابد و به کمال برسد.

بهترین راه و مهم ترین راه برای خدا شناسی، از طریق محمد و آل محمد است.

رسول خدا در سخنی فرمودند اگر من و علی نبودیم، خدا پرستیده نمی شد.

بخاطر این جایگاه بسیار عظیم امامت و ولایت، دشمنان حقیقت بیشترین توطئه را کرده اند تا بشریت از ولایت محروم شود و راه بسوی خداوند متعال پیدا ننماید.

ما در این کتاب، درباره ولایت مطالبی را خواهیم آورد که امید است مورد استفاده خوانندگان گرامی قرار گیرد.

بهار 99-کرمانشاه

اثبات حقانیت شیعه در یک دقیقه با سه آیه قرآن

تا وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) زنده بودند شیعه
وسنی نبود. رهبر همه پیامبر بود.
بعد از پیامبر ما شیعیان فقه خودمان را از اهل بیت گرفتیم
و اهل سنت از چهار تا عالم دیگه، امام احمد حنبل، ابو
حنیفه، امام مالک و امام شافعی
!!هنوز یک دقیقه نشده

اولا: ما که فقه مان را از اهل بیت گرفتیم سه تا آیه داریم
،قرآن راجع به اهل بیت (علیهم السلام) وقتی به کلمه اهل
بیت که می رسه می فرماید: یطهرکم تطهیرا (احزاب ۳۳
)

یطهرکم یعنی معصومند. هیچ کس نگفته یطهرکم مال ابو
. حنیفه و شافعی هست. نه شیعه گفته نه سنی
دوما: اهل بیت قرن اول هجری بودند، اما چهار تا عالم
سنی یعنی ابوحنیفه و شافعی و مالکی و امام احمد حنبل مال
. قرن دوم هجری بودند
. اهل بیت یک قرن از اونها جلوتر بودند

قرآن می فرماید "و السابقون السابقون اولئک المقربون"
(واقعه ۱۰ و ۱۱)
سوما: تمام اهل بیت شهید شدند، یکی از علماء اهل سنت
. سیلی نخوردند
قرآن می فرماید: "فضل الله المجاهدين على القاعدین اجرا

(عظیما " (نساء ۹۵

. یک دقیقه من تموم شد

:ما شیعه هستیم بدلیل اینکه

یک : ما فقه مان را اهل بیت گرفتیم معصومند (یطهرکم
(تطهیرا

(دو :یک قرن جلوترند (و السابقون السابقون

(سوم : همه ائمه شهید شدند (قتلوا فی سبیل الله

شما اهل سنت اگر می توانید یک آیه بخوانید که چرا دینت
را از ابوحنیفه گرفتید؟

حجت الاسلام قرانتی

احمد بن مهران « از «ابی بصیر» روایت کرده است که «
می گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض
کردم: قربانت گردم، به چه چیز امام شناخته می شود؟
فرمود: به چند خصلت شناخته می گردد که اولی آنها
اینست که از پدرش سخنی و اشاره ای درباره امامت او
صادر شده باشد تا همان حجت و دلیلی باشد، و دیگر
آنکه از او پرسش شود و او پاسخ گوید و اگر پرسش
نشد، خود آغاز سخن کند، و به اینکه بتواند از فردا خبر
دهد و با مردم به هر زبانی که دارند گفتگو کند . سپس
فرمود: ای ابا محمد تا برنخاسته ای یکی از این نشانه ها
. را به تو نشان خواهم داد

ابو بصیر می گوید: طولی نکشید که مردی از اهل
خراسان وارد شد و به زبان عربی با آن جناب سخن
گفت و موسی بن جعفر علیهما السلام به فارسی پاسخش
را داد . مرد خراسانی گفت: به خدا سوگند، اینکه من با

شما به زبان فارسی گفتگو نکردم برای این بود که گمان
کردم شما فارسی را خوب نمی دانی! حضرت فرمودند:
سبحان الله، اگر من نتوانم به خوبی پاسخ تو را بدهم،
پس برتری من بر تو در شایستگی منصب امامت
چیست؟ سپس فرمودند: ای ابا محمد! همانا امام کسی
است که زبان هر یک از مردم و هم چنین زبان پرنده و
(5) هر جاننداری را به خوبی بداند¹

اربلی، کشف الغمه، ج 3، ص 21؛ انتشارات ادب الحوزه،
کتابفروشی اسلامیة، با ترجمه علی بن حسین زواری؛ مفید،
ارشاد، ج 2، ص 217؛ انتشارات علمیة اسلامیة، چاپ دوم،
¹ مترجم سید هاشم رسولی محلاتی

دو نفر از شیعیان در گذرگاهی از بغداد به مجلس بزرگی رسیدند. ♂?? ♀??

یرسیدند: این مجلس متعلق به کیست؟

گفتند: مجلس درس امام اعظم یکی از بزرگان اهل سنت است.

رفیق من کہ اسمش فضل بن حسن ^(?) ♂ بود و شیعہ و در عین حال با اطلاع از مبانی مذهب بود گفت: من میروم و با این مرد مباحثہ می کنم و تا او را ملزم و مجاب نکنم از این مکان نمیروم.

گفتم: این عالم بزرگی است و از عهده بحث با او بر نمی آیی. ♀?? ♂??

گفت: من معتقد به مذهب حق و حق مغلوب نمیشود

? 🍷 ? 🍷 ? 🍷 ? 🍷 ? 🍷 ? 🍷 ? 🍷 ? 🍷 ? 🍷 ? 🍷 ? 🍷 ? 🍷 ? 🍷 ? 🍷

وارد مجلس شدیم و نشستیم و در يك فرصت مناسب، فضل از جا برخاست و گفت:  

اَيُّهَا الْعَالِمُ! من برادري دارم که شيعه است و من هر چه ميخواهم به او بفهمانم که ابوبکر بعد از پيامبر اکرم(صلی الله عليه واله)، خليفه به حق بوده قبول نمی کند و می گوید علی بن ابیطالب(عليه السلام)، افضل و

خليفة به حق است. شما يك دليل قاطعي به من ياد بدهيد كه به او بفهمانم و او را به راه راست بياورم. ﴿٢٢﴾

آن عالم سُنی گفت: به برادرت بگو بهترین و روشن ترین دلیل این است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) همواره در میدانهای جنگ، آن دو بزرگوار !! (ابوبکر و عمر) را کنار خود می نشانند و علي (علیه السلام) را مقابل نیزه و شمشیر دشمن میفرستاد و این نشان می دهد که آن دو نفر، محبوب پیامبر (صلی الله علیه و اله) بوده اند و چون آنحضرت (صلی الله علیه و اله) میخواست که آنها بعد از خودش جانشین باشند، آنها را حفظ میکرد و چون علي (علیه السلام) را دوست نمیداشت طردش میکرد و به میدان میفرستاد تا کشته شود و این بهترین دلیل بر افضلیت ابوبکر و عمر است! ☺

فضل گفت ﴿٢٢﴾: بله، من این را به برادرم می گویم ولي او از قرآن به من جواب میدهد که فرموده است: « خداوند، مجاهدین را بر قاعدین و (نشتگان) برتری داده و اجري بزرگ براي آنان آماده است.!!» و به حکم این آیه، علي (علیه السلام) چون مجاهد بوده افضل از ابوبکر و عمر است که قاعد بوده اند. ﴿٢٢﴾ ☹

عالم سُنی پاسخ داد: به او بگو از این بهتر میخواهی که ابوبکر و عمر قبرشان کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و اله) و چسبیده به قبر آن حضرت (صلی الله علیه و اله) است در حالی که قبر علي (علیه السلام) از قبر پیامبر (صلی الله علیه و اله) دور افتاده و در عراق است. ☺

فضل گفت ﴿٢٢﴾: بله، این را هم به برادرم میگویم. اما او میگوید آنها غاصبانه در کنار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) دفن شده اند، برای اینکه خداوند فرموده است «اي مؤمنان! بدون اذن و اجازه پیامبر (صلی الله علیه و اله) داخل خانه اش نشوید...» و می دانیم که رسول اکرم (صلی

الله علیه واله) در خانه خودش دفن شده و آن دو نفر بدون إذن در خانه آن حضرت(صلی الله علیه واله) دفن شده اند و محل دفن ایشان غصبی است.

ﷺ

عالم سنی مذهب که از این گفتگو سخت ناراحت شده بود تأملی کرد و سپس با لحنی تند گفت: به این برادر خبیثت بگو آنها (ابوبکر و عمر) غاصبانه در خانه پیامبر دفن نشده اند، بلکه عایشه و حفصه که دختران آن دو بزرگوار و همسران پیامبر(صلی الله علیه واله) بودند و از پیامبر(صلی الله علیه واله) مهریه طلبکار بودند، پدرانشان را در مهریه خودشان دفن کردند. ☹

فضل گفت: بله، من این مطلب را هم به برادرم گفته ام، ولی او باز آیه ای برای من میخواند و میگوید پیامبر صلی الله علیه و آله به همسرانش بدهکار نبوده برای اینکه خداوند فرموده است: «ای پیامبر(صلی الله علیه واله)! ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته ای، برای تو حلال کردیم.» طبق این آیه، پیامبر اکرم(صلی الله علیه واله) مهریه زن هایش را داده بود و وقتی که از دنیا رفت به زنهایش بدهکار نبوده است. ﷺ

عالم سنی اندکی تأمل کرد و گفت: به این برادرت بگو درست است که همسران پیامبر(صلی الله علیه واله)، مهریه طلبکار نبوده اند، اما سهم الارث که از ماترک پیامبر(صلی الله علیه واله) داشته اند و ماترک (یعنی آنچه پیامبر اکرم(صلی الله علیه واله) بعد از مرگش از خود باقی گذاشته) نیز همین خانه اش بوده و شرعاً سهمی هم از آن خانه به همسرانش میرسد و چون عایشه و حفصه وارث پیامبر(صلی الله علیه واله) بوده اند لذا پدرانشان را در سهم الارث خودشان دفن کرده اند و بنابر این غصبی در کار نبوده است. ☹

فضل گفت ﷺ: بله، من این را هم به برادرم گفته‌ام ولی او میگوید شما آقایان سُنّی‌ها مگر نمیگویید که پیامبر (صلی الله علیه و اله) ارث نمی‌گذارد و خودتان حدیث نقل می‌کنید

که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) فرموده است «ما پیامبران اصلاً ارث نمی‌گذاریم و هر چه از ما باقی مانده صدقه است.!» پس طبق گفته خودتان عایشه و حفصه سهم الارث نداشته‌اند. به همان دلیلی که شما حضرت فاطمه (سلام الله

علیها) را از فک محروم کردید و گفتید پیامبر (صلی الله علیه و اله) ارث نمی‌گذارد، لذا آن دو همسر نیز نبا

ید ارث ببرند. آیا دختر از پدر ارث نمی‌برد، اما همسر از شوهر ارث می‌برد؟! ﷺ

حالا بر فرض بپذیریم که آنها سهم الارث داشته‌اند، مگر نه این است که مِیت اگر فرزند داشته باشد سهم الارث زوجه اش يك هشتم مائرك مي‌شود؟!

در اینجا تمام مائرك پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) فقط يك حجره (اتاق) بوده که وقتی آن اتاق

تقسیم بر هشت شود يك قسمت از آن هشت قسمت تقسیم می‌شود میان همسران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) که نه نفر بوده‌اند و در نتیجه سهم هر يك از عایشه و حفصه به قدر يك وجب هم نمی‌شود... پس چگونه آن دو هیکل بزرگ در يك وجب زمین جا شده‌اند؟! ﷺ

سخن که به اینجا رسید، عالم سُنّی حسابی از کوره در رفت و با لحنی خشم آلود فریاد کشید ﷺ:

این مرد را بیرون کنید، این خودش شیعه است و اصلاً برادر هم ندارد....

۲]امیرالمؤمنین جز علی نیست..

صراط المستقیم جز علی نیست..

تقدیم به حضرت زهرا (س)

شهر مزار شریف در ولایت بلخ افغانستان قرار دارد و

دارای بارگاهی با عظمت و باشکوه بوده و مورد توجه

شیعیان افغانستان است

گرفتاران بسیاری از این بارگاه حاجت گرفته اند

مشهور است کبوتران با هر رنگی به این بارگاه بیایند به

رنگ سفید درمی آیند

روی سنگ قبر نوشته شده است

هذا مزار شریف علی بن ابیطالب

اینجا مزار شریف علی ابن ابیطالب است

باوری غلط وجود دارد که پیکر مطهر امام علی(ع)

اینجاست

این در حالی است که بی هیچ شک و شبهه ای مرقد

مطهر آن حضرت در نجف اشرف است

قضیه واقعی مزار شریف که متأسفانه به گوش کمتر
شیعه ای در ایران رسیده به این شرح است
سالیان پیش حاکم بلخ که سنی مذهب بود دچار زخمی
در ناحیه پا گردید
مداوای فراوان نمود
لیکن پایش بهبود نیافت
شبى حضرت علی(ع) را در خواب میبیند
حضرت به او امر میکند که روغن 2 لا برای خوب شدن
پایش استفاده کند
حاکم تمام علما وزرا اطبای شهر را جمع کرده و میگوید
برای من روغن 2 لا بیاورید
اطبا و علما جواب میدهند ما در تمام عمر خود نام این
روغن را نشنیده ایم و بعید است چنین روغنی وجود
داشته باشد

حاکم جواب داد چون حضرت علی(ع) امر کرده پس این
روغن باید در جایی از جهان وجود داشته باشد

دستور داد که هر کس روغن 2 لا را بیاورد پاداش بزرگی
دریافت میکند

خبر شهر به شهر روستا به روستا چرخید

لیکن هیچ کس نتوانست روغن 2 لا را یافته و نزد حاکم
بیاورد

در ولایت بلخ عالمی شیعه که غریب و گمنام بود به نزد
حاکم آمد و گفت حاکم باید روغن زیتون استفاده کند

حاکم چنین کرد و به سرعت زخم کهنه پایش بهبود
یافت

پرسید از کجا فهمیدی منظور حضرت علی(ع) از روغن
2 لا روغن زیتون است؟

آن عالم شیعه گفت از انجایی که خدا در آیه 35 سوره
نور فرموده است

شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه

درخت مبارک زیتون که نه شرقی است و نه غربی

چون 2 تا لا دارد (لا شرقیه و لا غربیه) پس منظور

روغن زیتون بوده است

حاکم از این جواب شگفت زده شد

و گفت لیاقت تو بالاتر از پاداش نقدی است تو از امروز

ندیم خاص ما هستی

عالم غریب شیعه حالا شده ندیم خاص و همه کاره دربار

پادشاه شهر

مدتی گذشت

علما و وزیران که اهل سنت بودند به این مقام و جایگاه

یک مرد شیعه حسادت کردند

به حاکم گفتند ما فهمیده ایم که این مرد شیعه زیارت

عاشورا میخواند و به عمر و ابوبکر لعن میفرستد

حاکم در حضور علما و وزرا از عالم شیعه پرسید آیا این
موضوع صحت دارد؟

عالم شیعه نیامد تقیه کند سیاه نمایی کند برای حفظ مقام
و ثروت خود دروغ بگوید

لذا با شهادت پاسخ داد

من نه تنها عمر و ابوبکر را لعن میکنم بلکه به آنها
توهین هم میکنم

جماعت از این پاسخ شگفت زده شدند

علما گفتند حکم این مرد اعدام است

حاکم گفت این مرد فاضل و حکیم است

حتما دلیلی دارد به راحتی پشت پا به این مقام و ثروت
زده و خریدار مرگ خود شده است

از عالم شیعه پرسید چرا به عمر و ابوبکر که مورد احترام
ما اهل سنت است لعن میکنی؟

❓❓عالم شیعه جوابی داد که آن مجلس تبدیل به مجلس

روضه حضرت زهرا(س) شد و همه حاضرین گریه

نمودند❓❓

آن عالم شیعه جواب داد

حاتم طایی مردی کافر بود ولی در نهایت سخاوت و

بخشندگی

قبل از مرگ مردم را جمع کرد و گفت

آی کسانی که گرسنه بودید و حاتم طایی لقمه نانی در

دهان شما گذاشت

آی کسانی که برهنه بودید و حاتم طایی لباسی به شما

پوشانید

آی کسانی که لقمه نانی سر سفره حاتم طایی خوردید

الان وقت مرگ من شده و من از شما توقع هیچ پاداشی

را ندارم

فقط دختری از من به یادگار مانده

جان شما و جان این دختر

اگر میخواهید محبت های مرا جبران کنید به این دختر

محبت کنید

خلاصه حاتم طایی مردم را به خوش رفتاری با دخترش

سفارش ها نمود

؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

آنگاه عالم شیعه گفت

روزی این دختر به نزد پیامبر(ص) آمد

پیامبر(ص) به احترام پدرش که سفارش کرده بود و مرد

باسخاوت و بخشنده ای بود آن دختر را اطعام و اکرام

کرد و هدایایی نیز به او بخشید

حالا مردم من حرفم این است

پیامبر(ص) که برای دین اسلام زحمات زیادی کشید و
خون دلها خورد روز آخر فرمود من از شما توقع هیچ
پاداش و قدر دانی ندارم

اگر میخواهید به من محبت کنید به دخترم فاطمه
محبت کنید

جان شما و جان فاطمه

مبادا از گل نازک تر به او بگویید

هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده خاطر کرده است

و خلاصه پیامبر(ص) در مورد خوش رفتاری با حضرت
زهرا(س) سفارش ها نمود

لیکن چند روز از رحلت پیامبر(ص) نگذشته بود که این
2 نفر(عمر و ابوبکر) برخلاف سفارشات پیامبر(ص) نه
تنها هیچ گونه خوش رفتاری و محبتی نسبت به دختر

رسول خدا نداشتند بلکه ناجوانمردانه خانه اش را آتش
زدند به صورتش سیلی زدند پهلویش را شکستند
هدیه که ندادند هیچ باغ فدک را نیز از تنها یادگار
پیامبر(ص) به ناحق گرفتند
حالا شما قضاوت کنید

ما الان باید از اینها تجلیل کنیم یا اینها را لعن نماییم!

داستانی شنیدنی از مرحوم آقای درچه ای از تأثیر کلام
امیرالمؤمنین

قضیه ای دارد مرحوم آقای درچه ای، استاد آیه الله
العظمی بروجردی، درباره صبر و تحمل در مباحثات
علمی با اهل سنت، که شنیدنی است.

مرحوم آقای درچه ای یک هم حجره ای داشت در
«نجف» که «سنی» بود. حدود هشت سال با هم در یک
حجره بودند. بعد از ازدواج هم نزدیک بیست سال با هم

هم مباحثه ای بودند. در طول این بیست و چند سال نه آقای درچه ای از او سؤال می کند که چرا تو سنی هستی، و نه او از ایشان می پرسد که چرا تو شیعه هستی.

روزی رفیق سنی آقای درچه ای می گوید: ما در این بیست و چند سال، یک بار از هم نپرسیدیم که مذهب تو حق است یا مذهب من. بیا دوستانه با هم مباحثه کنیم. فقط باید از محیط مدرسه دور بشویم تا طلبه ها، صدای مباحثه ما را نشنوند. چون اگر بشنوند مرا از حوزه بیرون می کنند. این دو نفر، موقع غروب می رفتند «وادی السلام»، یک گوشه ای می نشستند و با هم بحث می کردند.

مرحوم درچه ای می گوید: روز اول من هر چه بلد بودم گفتم، دیدم اثری روی رفیق سنی ام نگذاشت، روز دوم، سوم، تا چهل روز، روزی دو ساعت، سه ساعت، با هم بحث کردیم، ولی ایشان فقط حرف خودش را تکرار می کرد و از من نمی پذیرفت.

روز چهل‌م عصبانی شدم، بلافاصله بعد از بحث با رفیق سنی‌ام، مستقیم رفتم حرم امیرالمؤمنین، به قدری هم عصبانی بودم که موقع ورود به حرم، یادم رفت «اذن دخول» بخوانم. رفتم کنار ضریح و به حضرت گفتم: یا امیرالمؤمنین! من هر چه بلد بودم در این چهل روز گفتم، اگر چیزی هست به من بگو، فردا به رفیق سنی‌ام بگویم و اگر نه من بحث را ادامه نمی‌دهم. خیلی گریه کردم و تضرع کردم.

شب در عالم رؤیا دیدم که وارد حرم شدم، حضرت امیرالمؤمنین ایستاده بود، به ایشان عرض کردم آقا من هر چه بلد بودم گفتم شما بفرمائید من چه بگویم. حضرت فرمود: فردا رفتی به مباحثه، به رفیقیت بگو، چرا قبر فاطمه زهرا مخفی است؟

آقای درچه‌ای می‌گوید: از خواب بیدار شدم و از این که حضرت را در خواب دیده‌ام خیلی خوشحال بودم ولی از این که این سؤال را باید پرسم ناراحت بودم. من ده‌ها

دلیل از آیات و روایات برای او خوانده ام اثری نکرده،
حالا بروم پرسم که قبر حضرت زهرا چرا مخفی است!
بعد از مدتی با خودم گفتم: به من چه ارتباطی دارد، قطعاً
کلام حضرت یک رمز و رموزی دارد. من می روم و فردا
همین سؤال را از رفیق سنی ام می پرسم.

فردا که رفتیم برای بحث، من به رفیقم گفتم: تمام این
چهل روز تو سؤال کردی، امروز می خواهم من یک
سؤال از تو بکنم. از او پرسیدم: چرا قبر حضرت زهرا
مخفی است؟

وقتی این سؤال را کردم، دیدم رفیقم سرش را انداخت
پائین. مدتی گذشت حرفی نزد. گفتم: آقا من سؤال
کردم، چرا جواب نمی دهی؟ سرش را که آورد بالا، دیدم
اشک چشمش جاری شد، و گفت: آقای درچه ای! این
سؤال، سؤال تو نبود، چهل روز حرف زدی در من اثر
نکرد، ولی این یک سؤال، قلب من را تسخیر کرد!

من هر چه فكر مى كنم كه چرا قبر حضرت زهرا مخفى
است، مى بينم چون خودش وصيت كرده است. از خودم
مى پرسم كه چرا وصيت كرده؟ چون نمى خواست
ابوبكر و عمر در تشيع جنازه اش حاضر شوند! چرا نمى
خواست آن دو نفر در تشيع جنازه اش شركت كنند؟
چون در حقش ظلم كرده بودند. از خودم مى پرسم كه
فاطمه با آن دو نفر بيعت كرده بود يا نه؟ و...

من هر سؤالى در ذهنم آمد، ديدم بلافاصله جوابش آماده
است. لذا من شهادت مى دهم كه مذهب شيعه حق است،
و تصريح مى كنم به حقانيت شما.

آقاى درچه اى مى گويد: بعد از چهل روز بحث و گفتگو،
اين جمله كه حضرت امير(سلام الله عليه) يادم داده بود،
رفيق سنى من را منقلب كرد

هشام و مناظره با عمرو بن عبید معتزلی

یونس بن یعقوب، یکی از شاگردان برجسته امام صادق(ع) می گوید: در یکی از سالهایی که هشام بن حکم به سفر حج مشرف شده بود، در «منا» حضور امام صادق(ع) شرفیاب شد. حمران بن اعین، محمد بن نعمان، هشام بن سالم و دیگر بزرگان شیعه نیز در مجلس حاضر بودند. حضرت(ع) به هشام فرمود: آیا نمی خواهی داستان مناظره و گفتگوی خود با عمرو بن عبید را برای ما بیان کنی؟ هشام، که از همه اهل مجلس جوانتر به نظر می رسید، گفت: ای فرزند رسول خدا(ص)، جلالت شما مانع می شود؛ از شما شرم دارم و در حضورتان توان سخن گفتن در خویش نمی یابم. امام صادق(ع) فرمود: وقتی به شما امر می کنیم، اطاعت کنید. آنگاه هشام داستان مناظره خودش با عمرو بن عبید را چنین بیان کرد:

به من خبر دادند که عمرو بن عبید روزها در مسجد جامع بصره با شاگردانش می نشیند، در باره امامت بحث می کند و عقیده شیعه در باره امام را بی اساس و باطل می شمارد. این خبر برایم خیلی ناگوار بود، به همین سبب به بصره رفتم. وقتی وارد مسجد جامع بصره شدم، بسیاری اطراف عمرو نشسته بودند. از حاضران تقاضا کردم اجازه دهند تا بتوانم نزدیک عمرو بنشینم. وقتی نشستم، به عمرو بن عبید گفتم: ای مرد دانشمند، من غریبم، اجازه می دهید چیزی بپرسم؟ گفت: آری. گفتم: آیا شما چشم دارید؟ گفت: پسر جان این چه پرسشی است، چرا در باره چیزی که می بینی می پرسی؟ گفتم: استاد عزیز پوزش می خواهم. پرسشهایم این گونه است، خواهش می کنم، پاسخ دهید. گفت: گرچه پرسشهایت احمقانه است، ولی آنچه می خواهی بپرس. گفتم: آیا چشم دارید؟ گفت: آری. پرسیدم: با آن چه می کنی؟ گفت: به وسیله آن رنگها و اشخاص را می بینم. گفتم: آیا بینی داری؟ گفت: آری. گفتم: از آن چه بهره ای میبری؟ گفت: به وسیله آن بوها را استشمام می

کنم. گفتم: آیا زبان داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: طعم اشیا را می چشم. گفتم: آیا شما گوش دارید؟ گفت: آری. گفتم: از آن چه سود می بری؟ گفت: به آن صداها را می شنوم. گفتم: بسیار خوب، حالا بفرمایید دل هم دارید؟ گفت: آری. گفتم: دل برای چیست؟ گفت: به وسیله دل (مرکز ادراکات) آنچه بر حواس پنجگانه و اعضای بدنم می گذرد، تشخیص می دهم، اشتباهه‌ایم را برطرف می کنم و درست را از نادرست تشخیص می دهم. گفتم: مگر با وجود این اعضا از دل بی نیاز نیستی؟ گفت: نه، هرگز. گفتم: در حالی که حواس و اعضای بدن سالم است چگونه نیاز به دل داری؟ گفت: پسر جان، وقتی اعضای بدن در چیزی که با حواس درک می شود تردید کند، آن را به دل ارجاع می دهد تا تردیدش برطرف شود. گفتم: پس خداوند، دل را برای رفع تردید اعضا گذاشته است. گفت: آری. گفتم: پس وجود دل برای رفع حیرت و تردید ضروری است؟ گفت: آری، چنین است. گفتم: شما می گوئید خدای تبارک و تعالی اعضای بدن را بدون پیشوایی که هنگام

حیرت و شک به او مراجعه کنند نگذاشته است، پس چگونه ممکن ست بندگانش را در وادی حیرت و گمراهی رها کرده، برای رفع تردید و تحیرشان پیشوایی تعیین نفرماید؟ عمرو بن عبید پس از لحظه ای تامل و سکوت، سر بلند کرد، به من نگریست و گفت: تو هشام بن حکم هستی؟ گفتم: نه. گفت: از همنشینان اوایی؟ گفتم: نه. پرسید: اهل کجایی؟ گفتم: کوفه. گفت: تو همان هشامی؛ سپس مرا در آغوش گرفت؛ به جای خود نشانید و تا من آنجا بودم، سخن نگفت.

حضرت صادق (ع) از شنیدن داستان خشنود و شادمان شد و فرمود: هشام، این گونه استدلال را از که آموختی؟ هشام گفت: آنچه از شما شنیده بودم، تنظیم و چنین بیان کردم. حضرت فرمود: به خدا سوگند این مطلب در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.^۲

اکثریت دلیل حقانیت نیست

یکی از خصوصیات بارز این دانشمند برجسته صراحت لهجه و حاضر جوابی بود. او سخنان مخالف و موافق را می شنید و پس از بررسی، نظر خود را آشکارا بیان می کرد. روزی ابو عبیده معتزلی به هشام گفت: دلیل درستی اعتقاد ما و بطلان اعتقاد شما این است که طرفداران ما بسیار و پیروان شما اندکند. هشام بی درنگ گفت: با این سخن ما را نکوهش نمی کنی؛ بلکه بر حضرت نوح خرده می گیری. او 950 سال پیامبری کرد و شب و روز قومش را به سوی خدا فراخواند؛ ولی جز گروهی اندک به وی ایمان نیاوردند. بنابراین، اکثریت دلیل حقانیت نیست.³

³. معجم الرجال الحديث، ج 19، ص 282

مناظرات حُسنیه با علمای بغداد

در این قسمت، پس از معرفی کوتاهی از بانو حسنیّه، به برخی از مناظرات ایشان با علمای بغداد اشاره می‌شود.

معرفی بانو حسنیّه

حُسنیه، کنیز مردی بازرگان، از مشاهیر و ثروتمندان بغداد بود، که از لحاظ محبت و دوستی با ائمه‌ی معصومین(علیهم السلام)، مشهور بود. وی پیوسته در خدمت امام صادق(علیه السلام) انجام وظیفه می‌نمود. بعد از شهادت آن حضرت، دشمنان امام، اموال بازرگان را به جرم دوستی با امام گرفتند. حسنیّه نزدیک به ۲۰ سال در محضر امام(علیه السلام)، به فراگیری علوم دینی و معارف اسلامی مشغول بود و در محضر ایشان به درجه‌ی اجتهاد رسید و در مناظرات خود با علمای بزرگ اهل سنت و جماعت، با استفاده از آیات قرآن و احادیث نبوی و دلیل و برهان، حقانیت دین اسلام و ائمه‌ی اطهار(علیهم السلام) را به اثبات می‌رساند.[۴]

چند نمونه از مناظرات حسنيه با علمای بغداد به شرح
:زیر می باشد

: [مناظره ی حسنيه با ابراهيم بن خالد] ۵

ابراهيم بن خالد، حاکم و از علمای بصره بود و در
دارالاماره ی بصره برای چهارصد عالم، درس می گفت.
یک روز وی در دارالخلافة ی هارون الرشید، حاضر شد و
حسنيه را هم به آن جا فراخواند و از او سؤالاتی کرد و از
:جمله سؤالات او، این مسأله بود که پرسید

در حق عباس و علی چه می گویی که به سبب میراث
پیغمبر (صلی الله علیه و آله) با یکدیگر منازعه می کردند
و هر یک دعوی میراث می کرد و به ناچار، داوری به نزد
ابوبکر بردند! معمولاً چون دو خصم نزد حاکم می روند،
یکی بر حق و دیگری بر باطل است، حال بگو حق با کدام
بود؟

البته غرض ابراهيم از پرسیدن این مسأله آن بود که اگر
حسنيه بگوید که عباس، جدّ هارون الرشید، باطل بود،
بیم قتل او (حسنيه) باشد و اگر بگوید که علی (علیه

السلام) بر باطل بود، ابطال مذهب خود نموده، نشانه‌ی نقصان دین او باشد.

حسینیه گفت: الله اکبر! علی و عباس، هر دو بر حق بودند و ابوبکر، سهو و اشتباه کرده بود و برای آگاهی دادن نزد وی آمده بودند. چون عباس می‌گفت: میراث من است چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عموی من است و علی (علیه السلام) می‌فرمود که میراث من است چون پسر عموی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و برادر و وصی او هستم.

ای ابراهیم! چون ابوبکر حکایات ایشان را شنید، گفت: به خدا که من از پیغمبر شنیدم که فرمود: علی، وصی و وارث و قاضی دین من است. وقتی عباس، سخنان ابوبکر را شنید، بی‌طاقت شد و گفت: ای ابوبکر! اگر این سخن از پیغمبر شنیدی، چرا به خلافت نشستی و حق را ضایع کردی؟

چون ابوبکر این سخن را شنید، دریافت و دانست که ایشان برای محکوم کردن وی آمده‌اند و میراث را بهانه

ساخته‌اند. گفت: شما به منازعت من آمده‌اید! از آن‌ها

[روی گردانید و از مجلس برخاست و برفت. ۶]

:سؤال حسنیه از ابراهیم

حسنیه گفت: ای ابراهیم! پیغمبر که از دنیا رفت، وصی

تعیین کرد یا نه؟

.ابراهیم گفت: نکرد

حسنیه گفت: خطا کرد یا صواب؟ و آنچه خلفا در سقیفه-

ی بنی‌ساعده [۷] کردند، خطا کردند یا صواب؟ پیغمبر را

به خطا نسبت می‌دهی یا اصحاب را؟

ابراهیم فروماند، از این جهت که اگر می‌گفت پیغمبر

خطا کرده، نقصان دین و شرع بود و اگر می‌گفت خلفا

خطا کردند، ادعای حسنیه و بطلان مذهب سنت و

جماعت ثابت می‌شد. به اندیشه فرو رفت. بر جمیع

خلایق روشن شد که ابراهیم عاجز و دچار اضطراب شده

[است. ۸]

: (اثبات خلافت و امامت امام علی (علیه السلام)

حسنیه ادامه داد: ای ابراهیم! بگو پیغمبری، صورتی است

که او را به چشم می‌توان دید؟ یا این که معنی است در

صورت انسانی که جز اهل کشف و عیان و ایمان او را
نمی‌توانند مشاهده کنند؟ و بگو چرا فرستادن و ارسال
پیغمبر بر خداوند واجب است؟ و آیا هرگاه که آن
پیغمبر از دنیا برود معنی نبوت که پیغمبری باشد، از بین
می‌رود و غایب می‌شود؟ یا آن که روحی مناسب مقام روح
پیغمبر باید که آن پیغمبری را نگاه دارد تا پیغمبری
بریده نشود و پیغمبر بعدی بیاید؟ آیا در این میان، هیچ
حاجت به امام هست که احیای دین کند یا نه؟
ای ابراهیم! به حق خدا به من جواب بگو. من تاکنون
نشنیده‌ام از این صد و بیست و چهار هزار تن انبیاء
مرسل اولوالعزم، پیغمبری بدون آن که برای خود وصی
تعیین کند، از دنیا برود. آیا تو شنیده‌ای؟
ابراهیم گفت: من هم نشنیده‌ام.
حسنیه گفت: ای ابراهیم! وصی به حکم الهی بود یا انبیاء،
خود، وصی و خلیفه تعیین می‌کردند؟
ابراهیم گفت: تعیین وصی به حکم الهی بود.
حسنیه گفت: پس چگونه روا می‌دارید که پیغمبر ما که
افضل همه‌ی پیغمبران است، خداوند برای او و برای حفظ

دین او، وصی تعیین نکرده باشد؟ یا چگونه ممکن است که پیغمبر ما، امر به وصیت کرده و خود بدون وصیت از دنیا رفته باشد؟ و برای حفظ دین و امت خود، وصی و خلیفه تعیین نکرده باشد؟ زهی گمراهان که شما باید ای ابراهیم! آیا پیغمبر باید کسی باشد که بتواند امانتی را که همه‌ی آسمان‌ها و زمین‌ها نتوانستند آن را تحمل کنند، متحمل شود، همان‌گونه که خداوند فرموده است؟ یا آن‌که باید خطا کند و عاشق‌پیشه و دروغگو باشد و برای ارضای نفس خود، بر مردم، امر و نهی نماید تا آن- که گروهی دور او جمع شوند و بر او گواهی دهند و بعد از آن هرچه می‌خواهند بکنند؟

ای ابراهیم! آیا پیغمبر باید حجت و دلیل از طرف خداوند داشته باشد و خداوند عهد و میثاقی از پیغمبر گرفته باشد یا نه؟ و عهد و میثاق پیغمبران با خداوند در قرآن چگونه است؟ آیا این‌ها اعتباری دارند یا همه افسانه است؟ اگر افسانه است بگو تا ما نیز این بارها را از دوش بیندازیم، آسایش کنیم و زحمت به خود راه

ندهیم و مردم هم بعد از پیغمبر هر کس را به دلخواه
!خودشان، امام کنند

ای ابراهیم! بگو امامت چه چیز است و کدام است؟
ابراهیم ساکت بود و پاسخ نمی‌داد

حسنیه گفت: آیا باید به اعتبار قول ابو عبید جراح، سالم
مولای ابو حذیفه، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد، و چند
فاسق دیگر که در سقیفه بنی ساعده با او بیعت کرده-
!اند، امام شود؟ و اراذل امت باشد؟

ای ابراهیم! کی روا باشد که چنین فردی را بر خاندان
نبوت مقدم بدارند و او را بعد از رسول خدا (صلی الله علیه
و آله) به زعم چند فاسق، خلیفه و قائم مقام بدانند؟
ابراهیم گفت: ای حسنیه! ما که منکر فضایل علی بن
ابیطالب (علیه السلام) نیستیم و فضایل ایشان بر ما ثابت
است و شناخت کامل ایشان از عقل و درک بشر خارج
است، ولیکن در خلافت ابوبکر، اجماع امت شد و رسول
خدا فرمود: در هر امری که امت من اجماع نمایند، خیر و
[ثواب خواهد بود]. ۹

مناظره‌ای از حضرت صادق(علیه السلام) با دانشمندی

:منکر خدا

در کتاب احتجاج [۲۱]، قسمتی از مناظره‌ای بسیار طولانی

که دانشمندی منکر خدا با امام صادق(علیه السلام) انجام

داده، آمده است که اینک به مناظره‌ی او با امام(علیه

:السلام) در باب مسأله‌ی معاد پرداخته می‌شود

شخص منکر پرسید: آیا خدا مردم را برای رحمت و

بخشایش آفریده یا عذاب و رنج؟

امام(علیه السلام) فرمود: برای رحمت، ولی قبل از

آفرینش آن‌ها، می‌دانست که گروهی از این مردم به

واسطه‌ی کارهای زشت خود و انکار پروردگار خویش

.دچار عذاب خواهند شد

منکر پرسید: کسی که منکر خدا باشد به واسطه‌ی

انکارش او را عذاب می‌کند، اما کسی که او را به وحدانیت

قبول دارد و عرفان به خدا دارد، او را چرا عذاب می‌کند؟

امام(علیه السلام) فرمود: منکر را به واسطه‌ی انکار به

طور جاوید و پایان‌ناپذیر، عذاب می‌کند و اما معترف و

خداشناس را عذاب کیفری می‌نماید، به واسطه‌ی این که

مخالفت نموده و در انجام واجبات سرپیچی کرده است و بعد، از عذاب خارج می‌شود. هرگز خداوند به کسی ستم روا نمی‌دارد.

منکر پرسید: آیا بین ایمان و کفر فاصله‌ای هست (و مرتبه‌ی دیگری از اعتقاد هست که حد وسط آن‌ها باشد)؟

امام (علیه السلام): نه

!!گفت: ایمان چیست و کفر، کدام؟

امام (علیه السلام) جواب دادند: ایمان این است که

خداوند را در مورد عظمتش تصدیق کند که

از نظر او پنهان است، همان‌طور که مشهودات دیگر را

تصدیق می‌کند، اما کفر عبارت است از انکار

منکر گفت: پس شرک و شک، چیست؟

فرمود: شرک عبارت است از این که با خدای یکتا که او

را ماندی نیست، دیگری را بپذیرد و شک، این است که

اعتقادی نداشته باشد

گفت: ممکن است عالم، جاهل باشد؟

جواب فرمود: نسبت به آنچه می‌داند، عالم و نسبت به چیزهایی که نمی‌داند، جاهل است.

پرسید: سعادت و شقاوت چیست؟

در جواب فرمود: سعادت وسیله‌ای است که سعید [۲۲]

به آن چنگ می‌زند و او را به طرف نجات می‌کشاند و شقاوت نیز سبب خواری است که شقی به آن متمسک می‌شود و او را به جانب هلاکت و نابودی می‌کشاند، هر دوی این‌ها با علم خدا است.

پرسید: وقتی چراغ، خاموش می‌شود، نور آن کجا می‌رود؟

فرمود: می‌رود و بر نمی‌گردد.

گفت: پس چه اشکالی دارد که انسان نیز وقتی از دنیا رفت، همین‌طور باشد و روح از بدن جدا گردد و دیگر برای همیشه بازگشت نداشته باشد. چنانچه نور چراغ پس از خاموشی برای همیشه بازگشت ندارد.

فرمود: مقایسه‌ی درستی نکردی. آتش در کمون [۲۳] اجسام نهفته است، با این‌که آن‌ها قیام به نقش دارند و موجود هستند مانند: سنگ و آهن. وقتی یکی را به

دیگری زدی، از بین آن دو، آتش می‌جهد که از جهیدن، چراغ، آتش می‌گیرد و روشن می‌شود، پس آتش در درون اشیاء ثابت است، اما روشنایی و نور از بین رفته‌اند. ولی روح، جسمِ رقیقی است که در قالب کثیفی قرار گرفته است و مانند چراغ مورد مثال تو نیست، خداوندی که در رحم مادران جنین را از آب صاف می‌آفریند و به او اندام‌های متفاوت از قبیل عروق، اعصاب، دندان‌ها، موی، استخوان‌ها و چیزهای دیگر می‌بخشد، او دوباره انسان را پس از مرگ، زنده می‌کند و بعد از فنا و نیستی برمی‌گرداند.

گفت: روح – در آن موقع که بدن مرده است – کجاست؟
فرمود: در زمین، همان‌جا که بدن دفن شده تا روز قیامت.

گفت: اگر کسی را به دار بکشند، روحش کجا می‌رود؟
فرمود: در اختیار فرشته‌ای است که قبض روح کرده، تا به زمین بسپارد.

گفت: مگر روح، غیر از خونی است که در بدن جریان دارد؟

فرمود: آری، روح [۲۴] ماده‌اش از خون است و از خون،
رطوبت جسم حاصل می‌شود و وقتی خون منجمد گردید،
روح از بدن جدا می‌شود.

گفت: آیا می‌توان گفت سبک یا سنگین و دارای وزن
است؟

فرمود: روح، مانند بادی است که در خیک است. وقتی که
در او می‌دمی، خیک پر می‌شود که در وزن خیک با ورود
باد، چیزی اضافه نمی‌شود و نه بعد از خارج شدن باد، از
آن کم می‌شود، و روح همین‌طور است و دارای سنگینی و
وزن نیست.

گفت: حقیقت باد چیست؟

فرمود: باد همان هوا است که وقتی به حرکت درآید، باد
نامیده می‌شود و در موقع سکون، اسمش هوا است که
پایداری دنیا به وسیله‌ی اوست. اگر سه روز جلو هوا
گرفته شود، هرچه روی زمین هست، فاسد می‌شود و بو
می‌گیرد. چون باد شبیه بادبزنی است، از فساد جلوگیری
می‌کند و آن را پاک می‌نماید. پس باد نیز مانند روح

است که وقتی از بدن خارج شد، بدن بو می‌گیرد و تغییر می‌کند.

گفت: روح وقتی از قالب خود خارج شد، آیا متلاشی می‌گردد یا باقی است؟

فرمود: او باقی است تا وقتی در صور، دمیده شود، در این موقع، تمام اشیاء از بین می‌رود؛ دیگر نه حس و نه کس که ابتدا تدبیر محسوس وجود دارد، بعد، باز آن آفرینش آن‌ها را نموده بود،

اشیاء را برمی‌گرداند و این به مدت چهارصد سال به طول می‌انجامد که آفرینش در این مدت نیست و تعطیل می‌باشد. در این زمان، همان فاصله‌ی بین دو نفخه است که در صور دمیده می‌شود.

گفت: چطور انسان را برمی‌انگیزاند با این که بدن‌ها پوسیده شده و پیکرها از هم پاشیده، یک عضو در گوشه-ای خوراک درنده‌ای شده و عضو دیگری را کرم‌ها خورده‌اند و قسمتی نیز تبدیل به خاک شده که به وسیله-ی آن ساختمانی را ساخته‌اند و دیواری کشیده‌اند؟

فرمود: آن کسی که او را از هیچ آفرید و به او شکل و قیافه داد، بدون این که قبلاً این شکل و قیافه را داشته باشد، قادر است او را دوباره به صورت اول برگرداند. گفت: خواهش می‌کنم این مطلب را برایم توضیح بیشتری بدهید؟

فرمود: روح در مکان خود وجود دارد. روح نیکوکاران در آسایش و لذت است و روح تبهکاران در گرفتاری و ظلمت بدن، خاک می‌شود، همان‌طور که اول خاک بوده است. آنچه درنده‌ها و کرم‌ها از چیزهایی که خورده‌اند و دریده‌اند باز می‌دهند، همه در خاک موجود است و در نزد پروردگار که ذره‌ای از تاریکی‌های جهان از دیدگاه او مخفی نیست، محفوظ است. او تعداد اشیاء و وزن آن‌ها را می‌داند. خاک هر قالبی، در قالب خود جمع می‌گردد، مانند شکل اول و روح داخل در آن می‌شود. وقتی درست [مرتب شد، هیچ چیز در خود کم نمی‌آید]. ۲۵

کدام دانه فرو رفت در زمین و نرست چرا به دانه‌ی انسانیت این گمان باشد!

: [مناظره‌ای شیرین از هشام بن حکم با نظام] ۲۶

نقل شده است که روزی، نظام به هشام بن حکم گفت:

اهل بهشت به طور جاوید و برای

همیشه در بهشت نخواهند بود که ابدی بودن آن‌ها شبیه

بقاء و ابدیت خدا می‌شود و محال است که چنین باشد.

هشام جواب داد: فرق است بین ابدیت خداوند و ابدیت

بهشتیان؛ که آن‌ها را دیگری به طور ابد و جاودان نگه

می‌دارد که خداوند است، اما خداوند به ذات خویش

ابدیت دارد.

باز نظام بر عقیده‌ی خود اصرار ورزید و گفت: نه، امکان

ندارد که آن‌ها برای همیشه در بهشت بمانند

هشام گفت: خوب حالا که تا ابد نخواهند ماند، چه

خواهند شد؟

نظام پاسخ داد: بیهوش می‌شوند.

هشام گفت: مگر تو اعتقاد نداری که در بهشت هر چه

بخواهی برایت آماده می‌شود و در بهشت هر چه آرزو

داشته باشی، به تو خواهند داد؟

گفت: چرا، صحیح است.

هشام گفت: اگر علاقه به بقاء پیدا کردند و از خداوند چنین درخواستی را نمودند چه خواهی گفت؟

پاسخ داد: خداوند هرگز به دل آن‌ها نخواهد انداخت که چنین درخواستی را بنمایند.

هشام گفت: اگر فرض کنیم یکی از بهشتیان چشمش به میوه‌ای بیفتد که بر شاخه‌ی درختی آویزان است، دست دراز کند تا آن میوه را بچیند، شاخه‌ی درخت سر فرو آورد، در همین حال چشمش به میوه‌ای دیگر بهتر از آن بیفتد، دست دیگر خود را نیز برای چیدن آن دیگری دراز کند و شاخه پایین بیاید، در همان حال که هر دو دست را برای چیدن دو نوع میوه به دو شاخه گرفته است، او را بیهوشی عارض شود، طبق عقیده‌ی تو در همین موقع که او بیهوش شده، شاخه‌های درخت به طرف بالا بروند، در جایی که قبلاً بودند، در این صورت او با دو دست در بهشت به دار آویخته خواهد شد. آیا ممکن است که در بهشت مردم به دار آویخته شوند؟

گفت: نه، چنین چیزی امکان ندارد و محال است.

هشام گفت: آنچه تو مدعی شدی، محال‌تر از آن است که گروهی از مؤمنین آفریده شوند و با ایمان زندگی کنند و بالاخره داخل بهشت شوند و در [آن‌جا بмирند. این ادعای تو محال‌تر است، ای نادان!] ۲۷

سؤال و جواب با حضرت صادق (علیه السلام) در باب

مسأله‌ی معاد:

در باب مسأله‌ی معاد، از کتاب مناظرات: معاد و عدل، سؤال و جوابی مربوط به کیفیت معاد، مطرح شده است:

که در این قسمت، بیان می‌گردد

سؤال کننده پرسید: آیا مردم، روز قیامت عریان محشور می‌شوند؟

فرمود: نه، دارای کفن هستند.

گفت: از کجا کفن می‌آورند، کفن‌های قبلی که پوشیده است؟

فرمود: کسی که بدن‌های ایشان را زنده کند، کفن‌های ایشان را نیز تجدید می‌نماید.

گفت: اگر کسی بدون کفن بوده است چه؟

فرمود: خداوند، عورت او را با هرچه بخواهد می‌پوشاند.

گفت: آیا دسته دسته و در صف‌های مختلف محشور می‌شوند؟

فرمود: آری، در آن هنگام، صد و بیست هزار صف در پهنه‌ی زمین محشر خواهند بود.

گفت: مگر اعمال را وزن نمی‌کنند؟
فرمود: نه، اعمال که جسم نیستند، تا آن‌ها را وزن کنند. اعمال عبارتند از کیفیت کار. از آن گذشته کسی احتیاج به وزن کردن چیزی دارد که تعداد اشیاء را نمی‌داند و از سنگینی و سبکی آن مطلع نیست. بر خداوند که چیزی مخفی نیست.

گفت: پس معنی میزان چیست؟
فرمود: میزان، عدل خداوند است.
گفت: پس این آیه‌ی قارعه آیه ششم قرآن، چگونه معنی می‌شود:

(هر کس ترازویش سنگین‌تر شود)

فرمود: یعنی هر کس عملش رجحان و برتری یابد.
گفت: آیا آتش کافی نیست که بندگان را با آن کیفر نمایند، دیگر چه احتیاجی به مارها و عقرب‌ها است؟

فرمود: به وسیله‌ی این مار و عقرب‌ها کسانی را کیفر می‌کنند که معتقد بوده‌اند مار و عقرب، آفریده‌ی خدا نیستند و اعتقاد داشته‌اند که شریک خدا آن‌ها را آفریده است. خداوند این مار و عقرب‌ها را بر آن‌ها مسلط می‌کند تا نتیجه‌ی اعتقاد واهی خود را در مورد تکذیب خداوند و انکارشان که آفریده‌ی اوست، بچشند.

گفت: این مطلب چطور توجیه می‌شود که می‌گویند اهل بهشت وقتی کنار درختی می‌آیند و میوه‌ای را می‌چینند، وقتی آن میوه را می‌خورند، دومرتبه در درخت، مثل حالت قبل همان میوه به وجود می‌آید؟

فرمود: صحیح است. این مانند چراغی است که یک نفر می‌آید و از آن چیزی را روشن می‌کند که از نور چراغ چیزی کاسته نمی‌شود. ممکن است تمام دنیا از همان یک چراغ پر شود.

گفت: مگر شما معتقد نیستید که اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند، آیا آن‌ها قضای حاجت (مدفوع) نخواهند داشت؟

فرمود: چرا، چون غذای آن‌ها رقیق است و سنگین نیست، به وسیله‌ی عرق از بدن آن‌ها دفع می‌شود. گفت: چطور توجیه می‌شود که حوریه‌ای با همبستری فراوانی که شوهرش با او می‌کند، باز بکر است؟ فرمود: چون او پاک آفریده شده، دچار ناراحتی و بیماری نمی‌شود و (خون یا مایع دیگری از فرج او خارج نمی‌گردد و گرفتار حیض نمی‌شود). پس رحم چسبنده و بسته است، چون جز مجرای عبور آلت مرد، مجرای دیگری در آن نیست.

گفت: این صحیح است که آن حوریه، هفتاد نوع، لباس زینتی بهشتی می‌پوشد، باز مغز ساق پایش از زیر لباس‌ها و بدنش برای شوهرش آشکار است؟ فرمود: آری، همین طور است. چنانچه شما یک سکه را در آبی صاف به عمق یک نیزه هم بیندازید، از بالا دیده می‌شود.

گفت: چطور بهشتیان در ناز و نعمت‌های بهشتی لذت می‌برند، با این‌که هر یک از آن‌ها یا پدر و مادر یا فرزند یا خویشاوند نزدیک خود را از دست داده‌اند. وقتی آن‌ها را

در بهشت نیابند، مسلم است که جهنمی بوده‌اند و در
!آتشند

فرمود: آن‌ها فراموش می‌کنند و از یاد این بستگان
[بیرون می‌آیند، یا انتظار آمدنشان را می‌کشند.] ۲۹

پی نوشت

1- به رأی خویش عمل کردن. برای توضیح بیشتر ر.ک:
رضا برنجکار، «آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی»،
ص ۱۲۰

2- محمد بن محمد مفید، «الارشاد»، صص ۲۷۵-۲۷۷، نقل
به تلخیص و تصرف

و هاشم معروف الحسینی، «زندگانی دوازده امام(علیهم
السلام)»، صص ۱۱۰-۱۱۱، نقل به تلخیص

و عمادزاده، «زندگانی معلم کبیر امام صادق(علیه السلام)»، بی-جا، انتشارات گنجینه، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ج. ۲، صص ۷۰-۷۳، نقل به مضمون

3- حاج شیخ محمد محدث خراسانی، «حیوه الصادق(علیه السلام) یا زندگانی جعفر بن محمد(علیه السلام)»، بی-جا، بی-نا، چاپخانه بی خراسان، ۱۳۷۵، صص ۴۷-۴۸، نقل به تلخیص

و سید کاظم رافع، «سیره بی عملی اهل بیت(علیهم السلام) (حضرت امام جعفر صادق(علیه السلام))»، صص ۳۳-۳۶، نقل به تلخیص

4- محمد سلیمی-نیا، «حسنیه در مکتب امام صادق(علیه السلام)»، ویراستار: عصمت دانش، بی-جا، انتشارات گلشن اندیشه، ۱۳۸۲، ص ۱۸، نقل به تلخیص

5- ابراهیم بن خالد الکلبی ابی ثور بغدادی، دوست و یار امام شافعی و از ائمه بی فقه، مردی پارسا و دین-دار

بود که در بغداد فوت کرد. ر.ک: بغدادی، «الفرق بین
الفرق»، ص ۴۳۶

6- محمد سلیمیؒ نیا، «حسنيه در مكتب امام صادق(عليه
السلام)»، ص ۱۹، نقل به تلخیص

7- سقیفه نام ساییانی است در مدینه که توسط طایفه بنی
از انصار به نام بنی بنی ساعده بنا شده است. بعد از فوت
پیامبر(صلی الله علیه و آله)، گروهی از انصار در این محل
جمع شدند و می خواستند با سعد بن عبادہ - که یکی از
انصار بود - بیعت کنند که در آخر ابوبکر را به عنوان
جانشین پیامبر(صلی الله علیه و آله) انتخاب کردند و
قضیه بنی غدیر خم و جانشینی امام علی(علیه السلام)
بعد از پیامبر(صلی الله علیه و آله) را نادیده گرفتند

برای توضیح بیشتر ر.ک: حسن بن موسی نوبختی، «فرق
الشیعه»، ص ۴

و جعفر سبحانی، «تاریخ اسلام (زندگانی پیامبر
خاتم(صلی الله علیه و آله))»، بی جا، انتشارات امام

عصر (عجل الله فرجه الشريف)، چاپ هشتم،

۱۳۸۴، ص ۳۵۰

8- محمد سلیمی نیا، «حسنيه در مكتب امام صادق (عليه

السلام)»، ص ۱۹، نقل به تلخیص

9- محمد سلیمی نیا، «حسنيه در مكتب امام صادق (عليه

السلام)»، صص ۳۵-۳۶، نقل به تلخیص

10- موضوعی بین مکه و مدینه است و نزدیک آب

معروف به خرار در ناحیه ی جحفه است.

ابوالقاسم پاینده، «ترجمه ی التنبیه و الاشراف»، تهران،

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵،

ص ۲۳۴

11- مائده (۵) آیه ۶۷

12- همان، آیه ۶۷

13- مائده (۵) آیه ۳

14- فریب دادن، دورویی کردن. حسن عمید، «فرهنگ عمید»، ج ۲، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ بیست و ششم، ۱۳۸۲، ص ۱۷۷۹

15- اظهار کبر و بزرگی کردن، حسن عمید، «فرهنگ عمید»، ج ۲، ص ۱۸۴۰

16- کنیه‌ی ابراهیم بن خالد است

17- مائده (۵) آیه ۵۵

18- با یکدیگر لعنت و نفرین کردن و آن‌چنان است که هرگاه قومی در چیزی اختلاف کنند با یکدیگر فراهم آمده و می‌گویند: نفرین خدا بر کسی باشد که ستم کرده است. ر.ک: بغدادی، «الفرق بین الفرق» ص ۳۳۰

و سلطان الواعظین شیرازی، «شب‌های پیشاور»، ص ۱۰۸

19- آل عمران (۳) آیه ۶۱

20- محمد سلیمیؑ نیا، «حسنيه در مكتب امام صادق(عليه السلام)»، صص ۴۸-۴۹ و ۴۳-۴۵، نقل به تلخیص.

در کتاب مذکور، بانو حسنيه، مناظرات زیادی دربارهٔ ای امیرالمؤمنین(عليه السلام) با اشخاص مختلف انجام داده بودند که در این تحقیق به گزیدهٔ ای از آن‌ها در مورد جانشینی امام علی(عليه السلام) اکتفا شده است. خوانندگان محترم برای آشنایی با دیگر مناظرات این بانو می‌توانند به این کتاب مراجعه کنند.

21- علامه خیرایی منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی، «احتجاجات»، ج ۲، بی‌جا، انتشارات اسوه، بی‌تا، صص ۱۸۸-۱۸۹، نقل به تلخیص و تصرف.

و موسی خسروی، «مناظرات: معاد و عدل»، صص ۲۱۵-۲۱۲، نقل به تلخیص.

22- به معنای خوشبخت و سعادتمند است که بر وزن
فعلیل، صفت مشبّهه است. ر.ک: لوّیس معلوف، «المنجد
(عربی-فارسی)»، ص ۷۴۰

23- نهان، بطن

24- منظور از روح، بخاری است که همان گرمی خون
می‌باشد که روح انسان به وسیله‌ی آن تعلق به بدن
دارد، وقتی این روح از بین رفت و خون، جامد شد، روح
انسانی از بدن جدا می‌شود

25- علامه خیرایی منصور احمد بن علی بن ابیطالب
طبرسی، «احتجاجات»، صص ۱۹۰-۱۹۱، نقل به تلخیص و
تصرف

و موسی خسروی، «مناظرات: معاد و عدل»،
صص ۲۱۸ تا ۲۱۵، نقل به تلخیص

26- ابو اسحاق ابراهیم بن سیار بن نظام، بسیار دانا و
کنجکاو و دقیق و درست‌گفتار و کم‌خطا بود، اما در

اصلی که زیر سنجش قرار می‌داد، کم‌ثبات بود و از روی گمان می‌سنجید. از این رو مردم روزگارش، وی را راست‌رأی می‌خواندند. ر.ک: بغدادی، «الفرق بین الفرق»، ص ۳۵۱

27- موسی خسروی، «مناظرات: معاد و عدل»، صص ۲۲۷-۲۲۹، نقل به تلخیص و تصرف

28- قارعه (۱۰۱) آیه ۶

29- موسی خسروی، «مناظرات: معاد و عدل»، صص ۲۴۱-۲۴۵، نقل به تلخیص

منبع: <http://www.nwis.ac.ir/?p=1015>

امام جواد علیه السلام احادیث جعلی را افشا می کند

نقل شده است که پس از آنکه مأمون دخترش را به امام جواد تزویج کرد در مجلسی که مأمون و امام و یحیی بن اکثم و گروه بسیاری در آن حضور داشتند، یحیی به امام گفت:

روایت شده است که جبرئیل به حضور پیامبر رسید و گفت: یا محمد! خدا به شما سلام می رساند و می گوید: «من از ابوبکر راضی هستم، از او بپرس که آیا او هم از من راضی است؟». نظر شما درباره این حدیث چیست؟

امام فرمود: کسی که این خبر را نقل می کند باید خبر دیگری را نیز که پیامبر اسلام در حج الوداع بیان کرد، از نظر دور ندارد. پیامبر فرمود: «کسانی که بر من دروغ ببندد، جایگاهش در آتش خواهد بود. پس چون حدیثی از من برای شما نقل شد، آن را به کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، آنچه را که با کتاب خدا و سنت من موافق بود، بپذیرید و آنچه را که مخالف کتاب خدا و سنت من بود، رها کنید». امام جواد افزود: این روایت (درباره ابوبکر) با کتاب خدا سازگار نیست، زیرا خداوند فرموده است: «ما انسان را

آفریدیم و می دانیم در دلش چه چیز می گذرد و ما از رگ گردن به او نزدیکتریم»

آیا خشنودی و ناخشنودی ابوبکر بر خدا پوشیده بوده است تا آن را از پیامبر بپرسد؟! این عقلاً محال است.

یحیی گفت: روایت شده است که: «ابوبکر و عمر در زمین، مانند جبرئیل در آسمان هستند».

حضرت فرمود: درباره این حدیث نیز باید دقت شود؛ چرا که جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقرب درگاه خداوند هستند و هرگز گناهی از آن دو سر نزده است و لحظه ای از دایره اطاعت خدا خارج نشده اند، ولی ابوبکر و عمر مشرک بوده اند، و هر چند پس از ظهور اسلام مسلمان شده اند، اما اکثر عمرشان را در شرک و بت پرستی سپری کرده اند، بنابراین این محال است که خدا آن دو را به جبرئیل و میکائیل تشبیه کند.

یحیی گفت: همچنین روایت شده است که: «ابوبکر و عمر دو سرور پیران اهل بهشتند». درباره این حدیث چه می گوئید؟.

حضرت فرمود: این روایت نیز محال است که درست باشد، زیرا بهشتیان همگی جوانند و پیری در میان آنان یافت نمی شود (تا ابوبکر و عمر سرور آنان باشند!) این روایت را بنی

امیه، در مقابل حدیثی که از پیامبر اسلام 9 درباره حسن و حسین - علیهما السلام - نقل شده است که «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند»، جعل کرده اند.

یحیی گفت: روایت شده است که «عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است». حضرت فرمود: این نیز محال است؛ زیرا در بهشت، فرشتگان مقرب خدا، آدم، محمد ص و همه اینها و فرستادگان خدا حضور دارند، چطور بهشت با نور اینها روشن نمی شود ولی با نور عمر روشن می گردد؟! یحیی اظهار داشت: روایت شده است که «سکینه» به زبان عمر سخن می گوید (عمر هرچه گوید، از جانب مَلَأَک و فرشته می گوید).

حضرت فرمود: ابوبکر، با آنکه از عمر افضل است، بالای منبر می گفت: «من شیطانی دارم که مرا منحرف می کند، هرگاه دیدید از راه درست منحرف شدم، مرا به راه درست باز آورید».

یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود: «اگر من به پیامبری مبعوث نمی شدم، حتماً عمر مبعوث می شد» امام فرمود: کتاب خدا (قرآن) از این حدیث راست تر است، خدا در کتابش فرموده است: «به خاطر بیاور هنگامی را که

از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح...». از این آیه صریحاً بر می آید که خداوند از پیامبران پیمان گرفته است، در این صورت چگونه ممکن است پیمان خود را تبدیل کند؟ هیچ يك از پیامبران به قدر چشم بر هم زدن به خدا شرك نورزیده اند، چگونه خدا کسی را به پیامبری مبعوث می کند که بیشتر عمر خود را با شرك به خدا سپری کرده است؟! و نیز پیامبر فرمود: «در حالی که آدم بین روح و جسد بود (هنوز آفریده نشده بود) من پیامبر شدم».

باز یحیی گفت، روایت شده است که پیامبر فرمود: «هیچگاه وحی از من قطع نشد، مگر آنکه گمان بردم که به خاندان خطّاب (پدر عمر) نازل شده است»، یعنی نبوت از من به آنها منتقل شده است.

حضرت فرمود: این نیز محال است، زیرا امکان ندارد که پیامبر در نبوت خود شك کند، خداوند می فرماید: «خداوند از فرشتگان و همچنین از انسانها رسولانی بر می گزیند» (بنابر این، با گزینش الهی، دیگر جای شکی برای پیامبر در باب پیامبری خویش وجود ندارد).

یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر ص فرمود: «اگر عذاب نازل می شد، کسی جز عمر از آن نجات نمی

یافت».

حضرت فرمود: این نیز محال است، زیرا خداوند به پیامبر اسلام فرموده است: «و مادام که تو در میان آنان هستی، خداوند آنان را عذاب نمی کند و نیز مادام که استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند». بدین ترتیب تا زمانی که پیامبر در میان مردم است و تا زمانی که مسلمانان استغفار می کنند، خداوند آنان را عذاب نمی کند (سیره پیشوایان).

یک خانم شیعه، حجاج خونخوار را شکست داد!

حُرّه دختر حلیمه سعدیه، خواهر رضاعی نبی اکرم صلی
الله علیه و آله روزی به کاخ حکومتی حجاج بن یوسف
ثقفی، وارد شد: حجاج از طرز برخورد و حرکات او که
خیلی وزین و بی اعتنا بود فهمید که یک زن معمولی
نیست .

بعد از اینکه او را شناخت، از او سؤال کرد: تو حُرّه،
دختر حلیمه سعدیه ای؟
گفت : بلی .

حجاج گفت : مدتی در انتظار دیدار تو بودم ، زیرا به من
خبر رسیده که تو حضرت علی علیه السلام را برتر از
صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله می دانی و او را بر
ابوبکر، عمر، عثمان ، ترجیح می دهی؟
حُرّه گفت: نه تنها از صحابه، بلکه از تمام افرادی که از
صحابه بهترند، بالاتر و بهتر می دانم !
حجاج گفت: مقصود خویش را روشن تر بیان کن، کیست

که بالاتر از اصحاب پیغمبر باشد؟

حرّه گفت : بهتر از اصحاب پیغمبر بسیارند، از جمله آدم

، نوح ، لوط ، ابراهیم ، موسی ، سلیمان و ...

حجّاج ناراحت شده و گفت : وای بر تو، چقدر ادّعای

بزرگی کردی که علی را از بعضی انبیاء بالاتر و برتر

شمردی

اگر در این باره دلیل و برهان قوی، اقامه نکنی تو را

خواهم کشت .

حرّه با کمال شهامت ، به قرآن شریف، تمسک کرد و

برای هر یک از ادّعاهای خود، دلیل قاطع از کلام خدا،

اقامه کرد و چنین گفت : ای حجّاج ! قرآن درباره

حضرت آدم می فرماید:

(وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى) (38): ((آدم عصیان (ترک اولی

(کرد،))

ولی درباره حضرت علی علیه السّلام و خانواده اش علیهم

السّلام می فرماید:

(وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً) (39): (سعی و کار شما مورد

تقدیر و ستایش است)

به علاوه ، خداوند متعال حضرت آدم را در بهشت آزاد گذاشت و فقط او را از گندم ممنوع کرد و فرمود:
(وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ) (40): ((نزدیک این درخت
نروید.))

ولی او با همسرش ، به نزدیک آن درخت رفتند و از آن خوردند.

اما علی علیه السلام در عین حالیکه تمام نعمتها بر او حلال بود اما از نان گندم هم نخورد.

حجاج با صدای بلند گفت : ((أَحْسَنْتَ! أَحْسَنْتَ!))
بعد از او تقاضا کرد که برتری علی را بر نوح و لوط بیان کند.

حرّه گفت : قرآن می فرماید: (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ
كَفَرُوا إِمْرَأَةً نُوحٍ وَ إِمْرَأَةً لُّوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِّنْ
عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ
قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ): (41)

(خداوند بعنوان مثال برای کافران ، زنهای لوط و نوح
پیامبر را نامبرده که به آن دو بزرگوار، خیانت کردند
گرچه همسر دو پیغمبرند، اما این باعث رفع عذاب آنها

نخواهد شد و در روز قیامت به هر دو خطاب میشود:
داخل شوید، به همراهی آنانکه داخل آتش اند.)
اما حضرت علی ابن ابی طالب علیه السّلام را همسری
است که خشنودی او خشنودی خداست و خشم او خشم
خداست .

حجاج گفت : أَحْسَنْتَ يَا حُرَّةُ !
قبول کردم اما دلیل برتری علی علیه السّلام ر ابراهیم(ع)
را بیان کن،
حُرَّةُ گفت : خداوند درباره حضرت ابراهیم(ع) در قرآن
می فرماید:

(وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ
تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لَّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي) : (42) (خدایا به من
بنمایان که چگونه مردگان را زنده می کنی ؛ خطاب
رسید: مگر تو ایمان نیاورده ای ؟ عرض کرد: بلی ایمان
آورده ام ولی می خواهم که مطمئن شوم)
خدا هم به او نمایاند، اما علی علیه السّلام جمله ای را
فرمود، که دوست و دشمن ، آن را نقل کرده اند. حضرت
در جواب صعصعه ابن صوحان که وقتی پرسید:

یا امیرالمؤمنین تو بالاتری یا حضرت ابراهیم ؟ - فرمود:
ابراهیم علیه السلام برای اطمینان قلبی خودش به خداوند
عرضه داشت :

(رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى) اَمَّا مِنْ اَنْجَنَانِ اَطْمِئِنَّا

دارم که (كَلَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا اَزْدَدْتُ يَقِينًا): (43)

(اگر پرده های غیبی از مقابل من برداشته شود بر یقین
من افزوده نخواهد شد)

حجاج گفت : آفرین بر تو ای حرّه استدلال بسیار خوبی
کردی ،

حالا بگو، برتری علی علیه السلام بر موسی(ع) چیست ؟
حرّه گفت : حضرت موسی(ع) وقتی که در دفاع از مظلوم
یکی از یاران فرعون را کشت و به او خبر دادند که
طرفداران فرعون می خواهند تو را به قتل برسانند.
(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ) (44)

او در حالی که می ترسید، از مصر خارج شد و بسوی
مدین رفت .

اما حضرت علی علیه السلام در لیلۃ المبيت، (شب هجرت
) بجای پیغمبر خوابید و جان خود را بدون واهمه ، فدای

پیامبر کرد، این در حالی بود که خطر قتل او، حتمی بود؛
این عمل آن حضرت ، مورد تقدیر خداوندی قرار گرفت
؛ آنجا که می فرماید:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) (45)
(بعضی از مردم جان خود را برای رضای خدا می
فروشند.)

حجاج گفت : احسنت!

حالا دلیل خویش را بر افضلت علی علیه السّلام نسبت به
حضرت سلیمان(ع)، بیان نما.

حرّه گفت : حضرت سلیمان(ع) به خداوند عرضه داشت :

(رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي)

(46) (پروردگارا! مرا ببخش و ملک و سلطنتی به من

کرامت فرما که سزاوار احدی بعد از من نباشد.)

اما علی علیه السّلام درباره دنیا و بیزاری از ریاست آن
فرمود:

(هَيْهَاتَا غُرَى غَيْرِي لِحَاجَةٍ لِي فَيَك قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا

لَارْجَعَةَ فِيهَا) (47)

(ای دنیا! از من دور شو و غیر مرا فریب ده ، من نیازی

بتو ندارم ، من تو را سه طلاقه نموده ام و رجوعی در آن

نیست . (48)

پی نوشت :

38- طه / 121.

39- انسان / 22.

40- بقره / 35.

41- تحریم / 10.

42- بقره / 260.

43- بحار، 40 / 153.

44- قصص / 21.

45- بقره / 207.

46- ص / 35.

47- نهج البلاغه صبحی صالح ، حکمت 77، ص 480.

48- ناسخ التواریخ ، ج امام سجاد(ع) ، ص 15 - بحار

الانوار، 46 / 135.

برگرفته شده از zeinabioon.blog.ir :

سوره قدر دلیل محکم ولایت

در میان آیاتی که ولایت اهل بیت (ع) را اثبات میکنند، سوره قدر

از درخشش و قاطعیت وصف ناپذیری برخوردار است. لذا امام

باقر (ع) میفرماید: «ای شیعیان! با سوره إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ احتجاج کنید

تا مخالفان را (در برابر برهان) به زانو در آورید. به خدا قسم!

این سوره بعد از رسول خدا (ص) حجت خدا بر خلق و سید و

آقای دین شما و غایت علم ما (ائمّه) است.» و نیز به آیه حم و

الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ؛ حم،

سوگند به این کتاب روشنگر که ما آن را در شبی پر برکت نازل

کردیم ما همواره اندازکننده بوده ایم⁴ احتجاج کنید. چون این نزول

⁴سوره الدخان، آیه 1-3

بعد از رسول خدا(ص) قطعا تنها برای والیان امر (ائمه علیهم

السلام) است.⁵

⁵. الکافی، ج 1، ص 250، ح 6

به گزارش «شیعه نیوز»، دکتر سید محمد تیجانی سماوی [۱]

از اهالی

شهر

«قفصه»

(یکی از

شهرهای

تونس)

است. وی

مطابق



خاندان و همشهری‌های خود، پیرو مذهب مالکی، از دین
اهل تسنن بود.

پس از گذراندن دوره تحصیلات، در صف دانشمندان
درآمد، و درباره مذهب حق از مذاهب اسلام، پژوهشی
پی‌گیر، هوشمندانه و خستگی‌ناپذیر کرد؛ و در این راه
مسافرت‌ها کرد، و در نجف اشرف به محضر آیت الله
خوئی (ره) و شهید آیت الله سید محمد باقر صدر (ره) رسید،
و پس از بررسی‌های فراوان، عمیقاً به تشیع گروید و رسماً
شیعه شد، و شرح گرایش خود را در کتاب ارزشمندی که
تألیف کرده، به نام «ثم اهدیت» [۲] تبیین کرد، و کتاب‌های

دیگری نیز تألیف کرده است، از جمله کتابی به نام
مع الصادقین که در این کتاب با طرح چندین بحث و
استدلال، حقانیت مذهب تشیع را ثابت کرده است.
مناسب است در این کتاب به ذکر چند نمونه از مناظرات او
و رازهای شیعه شدن او پردازیم

مناظره با شهید آیت‌الله صدر درباره توسل

دکتر تیجانی زمانی که به نجف اشرف رفت، توسط
دوستش به محضرت آیت‌الله العظمی سید محمد باقر
صدر^[۳] رسید. در محضر ایشان به پژوهش و مناظره
پرداخت، نخست چنین پرسید: «علمای سعودی می‌گویند:
دست بر قبر کشیدن و توسل به صالحین و تبرک جستن از
«آنان، شرک به خدا است، نظر شما چیست؟
آیت‌الله صدر: «هرگاه دست کشیدن بر قبر و توسل جستن
به این نیت باشد که آن‌ها (بدون اذن خدا) نفع و ضرر
می‌رسانند، چنین کاری شرک است، ولی مسلمانان
یکتاپرست می‌دانند که: تنها خدا نفع و ضرر می‌رساند، و

اولیای خدا، وسیله و واسطه هستند، بنابراین با این نیت که
آن‌ها واسطه هستند، هرگز شرک نیست

همه مسلمانان از سنی و شیعه، از عصر رسول خدا(صلی الله
علیه و آله) تاکنون در این امر اتفاق نظر دارند، به استثنای
«وهایت» و «علمای سعودی» که در همین قرن جدید پیدا
شده‌اند[۴] و بر خلاف اجماع مسلمانان، رفتار می‌کنند، و
خون مسلمانان را مباح می‌دانند، و بین آن‌ها فتنه‌انگیزی
می‌کنند، و دست بر قبر کشیدن و توسل را شرک می‌دانند.
آقای سید شرف الدین (صاحب کتاب ارزشمند

المراجعات)، در عصر حکومت «ملک عبدالعزيز» برای
زیارت خانه خدا به مکه رفت. در عید قربان در کنار سایر
علما به کاخ پادشاه سعودی دعوت شد، تا طبق معمول در
عید قربان به او تبریک بگویند. او به کاخ رفت، هنگامی که
نوبت به او رسید، دست شاه را گرفت و هدیه‌ای به او داد،
و آن هدیه یک قرآن بود که دارای جلدی پوستین بود.
شاه عربستان آن هدیه را گرفت و بوسید و به عنوان
تعظیم و احترام، بر پیشانی خود گذاشت.

سید شرف الدین (از فرصت استفاده کرد) ناگهان گفت:

«ای پادشاه! چرا این جلد را می‌بوسی و به آن تعظیم

می‌کنی، با اینکه این جلد چیزی جز پوست بز نیست؟

شاه گفت: «غرض من از بوسیدن جلد، قرآنی است که در

داخل آن قرار دارد، نه خود جلد

آقای شرف الدین، بی‌درنگ فرمود: «احسنت ای پادشاه! ما

شیعیان نیز وقتی که پنجره یا در اتاق پیامبر(صلی الله علیه

و آله) را می‌بوسیم، می‌دانیم که آهن هیچ کاری نمی‌تواند

بکند، ولی غرض ما آن کسی است که ماورای این آهن‌ها و

چوب‌ها قرار دارد. ما می‌خواهیم رسول خدا(صلی الله علیه و

آله) را تعظیم و احترام کنیم، همان‌گونه که شما با بوسه

زدن بر پوست بز می‌خواستی قرآن را تعظیم کنی که در

درون آن پوست قرار دارد

حاضران تکبیر گفتند، و او را تصدیق کردند، در این هنگام

ملک عبدالعزیز ناچار شد تا به حاجیان اجازه دهد که از

آثار رسول خدا(صلی الله علیه و آله) تبرک بجویند، ولی

ولیعهد او که بعد از او آمد، از قانون گذشته‌شان برگشت

بنابراین شرکی در کار نیست، وهابیان با مطرح کردن این

موضوع، بر اساس سیاست خود می‌خواهند کشتار شیعیان

را مباح عنوان کنند، و حکومتشان بر مسلمانان باقی بماند، و تاریخ بزرگ‌ترین گواه است که وهابیان تا کنون چه بر سر [امت محمد(صلی الله علیه و آله) آورده‌اند]. ۵

گواهی دادن به نام علی(علیه‌السلام) در اذان

دکتر سماوی: چرا شیعیان در اذان و اقامه گواهی می‌دهند علی(علیه‌السلام) «ولی خدا» است؟

آیت‌الله صدر: همانا امیرمؤمنان علی(علیه‌السلام)، یکی از بندگان خدا است، که خداوند آنان را برگزیده و بر دیگران، شرافت و برتری داده است، تا بار سنگین رسالت را پس از پیامبران بر دوش بکشند، و اینان اوصیاء و جانشینان پیامبرانند، و اگر هر پیامبری جانشینی دارد، همانا علی بن ابی‌طالب(علیه‌السلام) جانشین محمد(صلی الله علیه و آله) است، و ما او را بر سایر اصحاب مقدم می‌داریم، زیرا خدا و رسولش او را برتر دانسته‌اند، و در این مورد دلیل‌های عقلی و نقلی از کتاب و سنت داریم، و این دلیل‌ها هرگز شک‌بردار نیستند، زیرا نه تنها از سوی ما متواتر و [صحیح هستند، بلکه از سوی اهل تسنن نیز متواترند]. ۶

و در این زمینه، علمای ما کتاب‌های فراوانی نوشته‌اند، و چون مبنای حکومت بنی‌امیه بر محور نابود کردن این حقیقت، و جنگیدن با علی (علیه‌السلام) و فرزندانش و قتل آن‌ها بود، و کار را به جایی رساندند که بر بالای منبرهای مسلمانان، آن حضرت را لعن می‌کردند، و مرم را با زور بر این امر، وامی‌داشتند، از این رو شیعیان و پیروان امام علی (علیه‌السلام) گواهی می‌دهند که آن حضرت، ولی خدا است، و روا نیست که مسلمانی، ولی خدا را نفرین کند، و این شیوه شیعه، در حقیقت مبارزه با هیئت حاکمه ستمگر بود، تا اینکه عزت را برای خدا و رسولش و مؤمنان به تثبیت برسانند، و انگیزه‌ای تاریخی برای تمام مسلمانان و نسل‌های آینده باشد تا به حقانیت حضرت علی (علیه‌السلام) و انحراف دشمنانش پی ببرند.

به این ترتیب فقیهان ما بر این اساس حرکت کردند که گواهی دادن به ولایت علی (علیه‌السلام) را در اذان و اقامه مستحب می‌دانستند، نه اینکه جزئی از اذان یا اقامه باشد، بنابراین هرگاه آن کس که اذان یا اقامه می‌گوید، گواهی به ولایت علی (علیه‌السلام) را به نیت این که جزئی از اذان یا [اقامه است بگوید، اذان و اقامه‌اش باطل است].^۷

مناظره و گفت و گو با آیت‌الله خوئی

دکتر تیجانی سماوی می‌گوید: آنگاه که سنی بودم و تازه به نجف اشرف وارد شده بودم، توسط دوستم به محضر آیت الله سید ابوالقاسم خوئی (ره) راه یافتم. دوستم چیزی دم گوش سید (آیت الله العظمی خوئی) گفت، سپس به من اشاره کرد تا در کنار آیت‌الله خوئی بنشینم، در آنجا نشستیم. دوستم اصرار کرد تا نظر خود و مردم تونس را در ... مورد شیعیان برای ایشان تعریف کنم

گفتم: شیعه در نزد ما از یهود و نصاری هم بدترند، زیرا یهود و نصاری، خدا را می‌پرستند و به موسی و عیسی معتقدند، ولی ما آنچه را از شیعیان می‌دانیم این است که آن‌ها علی را می‌پرستند و عبادت می‌کنند، و او را تنزیه و تقدیس می‌کنند، و در میان شیعیان، گروهی نیز هستند که خدا را می‌پرستند، ولی مقام علی را تا درجه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بالا می‌برند، تا آنجا که می‌گویند: بنا بود جبرئیل قرآن را نزد علی بیاورد، ولی خیانت کرد و

نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) برد (و می گویند جبرئیل
(امین، خیانت کرد

آیت الله خوئی، لحظه ای سرش را پایین انداخت و سپس
فرمود: «ما گواهی می دهیم که جز خدا معبودی نیست، و
محمد(صلی الله علیه و آله) رسول خدا است. درود خدا بر
او و آل پاکش باد، و گواهی می دهیم که علی(علیه السلام)
بنده ای از بندگان خدا است.» آنگاه به حاضران نگاه کرد و
در حالی که به من اشاره می کرد گفت:

این بیچاره ها را ببینید که چگونه فریب شایعه ها و «
تهمت های دروغین را می خورند، این چندان عجیب نیست،
بلکه بدتر از این هم از دیگران شنیده بودم، «لا حول و لا
قوه الا بالله العلی العظیم»؛ آنگاه به من رو کرد و فرمود:
«آیا قرآن خوانده ای؟

گفتم: هنوز ده سال از عمرم نگذشته بود که نیمی از قرآن
را حفظ کرده بودم

فرمود: آیا می دانی همه گروه های اسلامی، صرف نظر از
اختلاف مذاهبشان درباره حقانیت قرآن اتفاق نظر دارند، و
قرآنی که در نزد ما است، همان قرآنی است که در نزد

شما است؟

گفتم: آری، این را می دانم

فرمود: آیا این آیه را خوانده ای که

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ؛ و محمد «

نیست؛ جز رسولی که قبل از او پیامبرانی دیگر آمده

[بودند.]» ۸

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ...؛ محمد «

رسول خدا است و آنان که با او هستند، نسبت به کافران

[سخت و قاطع هستند.]» ۹

و نیز می فرماید: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن

رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ؛ محمد پدر هیچ کدام از شما نبود،

[ولی رسول خدا و خاتم پیامبران بود.]» ۱۰

آیا این آیات را خوانده ای؟

گفتم: آری، این آیات را می شناسم

فرمود: پس علی (علیه السلام) در میان این آیات کجا است؟

(می بینی که سخن از رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

است نه علی، و ما و شما هر دو گروه، قرآن را قبول

داریم.) بنابراین چگونه به ما تهمت می زنید که ما

علی(علیه السلام) را تا درجه پیامبر(صلی الله علیه و آله) بالا می‌بریم؟

من سکوت کردم و جوابی ندادم.

آنگاه افزود: در مورد خیانت جبرئیل (که تهمت می‌زنید ما شیعیان می‌گوییم جبرئیل خیانت کرد!) این تهمت از تهمت اولی سنگین‌تر است، مگر نه این است که وقتی جبرئیل بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) (در آغاز بعثت) نازل

شد، علی(علیه السلام) کمتر از ده سال داشت، پس چگونه جبرئیل اشتباه می‌کند، و بین محمد(صلی الله علیه و آله) و علی(علیه السلام) فرق نمی‌گذارد؟ سکوت کردم و در فکر خود، صحت گفتار منطقی ایشان را دریافتم. ایشان افزودند:

«ضمناً به تو بگویم که شیعه تنها گروهی از میان سایر گروه‌های اسلامی است که به عصمت پیامبران و امامان (علیهم السلام) معتقد است، قطعاً جبرئیل نیز که «روح الامین» است، از هر اشتباهی مصون است

گفتم: پس این شایعه‌ها چیست؟

فرمود: این‌ها تهمت و نسبت‌های ناروایی است که برای تفرقه و جدایی مسلمانان جعل کرده‌اند، تو به حمدالله انسان عاقلی هستی، و مسائل را به خوبی تشخیص می‌دهی،

اکنون در بین شیعیان گردش کن و حوزه علمیه شیعه را از
نزدیک ببین و دقت کن که آیا چنین نسبت‌هایی در میان
آن‌ها وجود دارد؟
من در نجف اشرف که بودم چیزهایی را دریافتم، و به
تهمت‌های ناجوانمردانه‌ای که به شیعیان زده می‌شود پی
[بردم... ۱۱]

انجام نماز ظهر و عصر، مغرب و عشاء در یک وقت

می‌دانیم که اهل تسنن انجام نماز ظهر و عصر و مغرب و
عشا را پشت سر هم باطل می‌دانند، و می‌گویند: واجب
است هر کدام از چهار نماز مذکور را در وقت خود خواند و
بین نماز ظهر و عصر، فاصله انداخت و همچنین بین نماز
مغرب و عشاء.

دکتر تیجانی سماوی می‌گوید: من که سنی بودم، بر همین
اساس نماز می‌خواندم و انجام نماز ظهر و عصر، و همچنین
نماز مغرب و عشاء را پشت سر هم باطل می‌دانستم.
هنگامی که وارد نجف اشرف شدم، و با راهنمایی دوستم به
محضر آیت‌الله شهید محمد باقر صدر رسیدم، هنگام ظهر

شد، آقای صدر به سوی مسجد روانه شد، من و حاضران نیز به آن مسجد رفتیم و مشغول نماز شدیم. دیدم آقای صدر بعد از نماز ظهر با فاصله اندکی، نماز عصر را خواند؛ من در شرایطی و در مکانی بودم که نمی‌توانستم از صف خارج شوم، و این نخستین بار بود که نماز عصر را پشت سر نماز ظهر خواندم، ولی در فشار روحی بودم که آیا نماز عصرم درست است؟

آن روز مهمان شهید صدر بودم، فرصتی به دست آمد؛ در حضور آقای صدر بودم، پرسیدم: «آیا رواست که مسلمانی دو نماز واجب را هنگام ضرورت با هم انجام دهد؟ شهید صدر: آری، جایز است، انجام دو فریضه (نماز ظهر و عصر، و همچنین نماز مغرب و عشاء) را پشت سر هم در همه حالات و بدون ضرورت، انجام داد. پرسیدم: دلیل شما بر این فتوا چیست؟

شهید صدر: «زیرا رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در مدینه در غیر سفر و بی آنکه خوفی در میان باشد یا باران ببارد و یا ضرورتی اقتضا کند، نماز ظهر و عصر، و همچنین نماز مغرب و عشاء را پشت سر هم خواندند، و این کار به خاطر آن بود که مشقت را از ما بردارد، و چنین عملی

بحمدالله به عقیده ما از طریق امامان اهل بیت (علیهم السلام) ثابت است، و همچنین در نزد شما اهل تسنن نیز (از طریق «سنت» ثابت است

من تعجب کردم که چطور در نزد ما ثابت است، با اینکه تا آن روز آن را نشنیده بودم، و هیچ کس از اهل تسنن را ندیده بودم که به آن عمل کند، بلکه بعکس می گفتند: اگر نماز یک دقیقه قبل از اذان واقع شود باطل است، تا چه رسد به اینکه کسی مثلاً نماز عصر را ساعاتی قبل از وقتش پس از نماز ظهر بخواند، یا نماز عشاء را بعد از نماز مغرب انجام دهد، چنین کاری در نزد ما ناآشنا و باطل بود. آقای صدر از چهره‌ام دریافت که من تعجب کرده‌ام که چطور انجام نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء، پشت سر هم جایز است؟ همان دم به یکی از طلاب حاضر اشاره کرد، او برخاست و دو جلد کتاب را نزدم آورد، دیدم کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری است. آقای صدر به آن طلبه دستور داد که مرا به احادیثی که مربوط به جمع بین دو فریضه است و در آن دو کتاب آمده است، آگاه سازد. من در آن دو کتاب خواندم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشاء را پشت سر هم،

بدون خوف و بارندگی و هر گونه ضرورت دیگر خوانده است، و در کتاب صحیح مسلم یک «باب کامل» در این خصوص یافتیم، همچنان شگفت زده و حیران بودم، خدایا چه می‌بینم، در دلم این شک راه یافت که شاید این دو کتاب صحیح مسلم و بخاری که در اینجا وجود دارد تحریف شده باشد و دو کتاب اصلی نباشد، و در دلم می‌گفتم وقتی که به تونس باز گشتم، در آن‌جا به این دو کتاب مراجعه می‌کنم، و دقیقا این موضوع را پی‌گیری خواهم کرد.

در این هنگام شهید صدر از من پرسید: «بعد از این دلیل، اکنون چه رأی داری؟»

گفتم: «شما بر حق هستید و راستگو می‌باشید...» از آقای صدر تشکر کردم، ولی در دلم قانع نشده بودم. تا اینکه به کشور تونس (وطنم) باز گشتم، و کتاب‌های صحیح مسلم و صحیح بخاری و... را از سر فرصت به دست آوردم و دقیقا مورد بررسی قرار دادم و به طور کامل قانع شدم که خواندن نماز ظهر و عصر، و همچنین نماز مغرب و عشاء، پشت سر هم بدون هر گونه ضرورت، اشکال ندارد؛ چنان

که پیامبر(صلی الله علیه و آله) چنین کاری انجام داده
است.

دیدم امام مسلم، در صحیح خود[۱۲] در باب «جمع بین دو
نماز در غیر سفر» از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر(صلی
الله علیه و آله) نماز ظهر و عصر، و نماز مغرب و عشاء را با
هم انجام داد.

و نیز نقل کرده است که آن حضرت در مدینه، بین نماز
ظهر و عصر، و نماز مغرب و عشاء، را بدون خوف یا
بارندگی جمع کرد. از ابن عباس سؤال شد که را
پیامبر(صلی الله علیه و آله) چنین کرد؟ در پاسخ گفت: «کی
[لا یخرج امته؛ تا امتش را به دشواری نیفکند،»[۱۳]

و نیز در کتاب صحیح بخاری،[۱۴] باب «وقت المغرب»
دیدم و خواندم که به نقل از ابن عباس، پیامبر(صلی الله
علیه و آله) هفت رکعت نماز (مغرب و عشاء) را با هم
خواند، و هشت رکعت نماز (نماز ظهر و عصر) را پشت سر
هم انجام داد.

و در کتاب مسند احمد [۱۵] دیدم که همین مطلب روایت شده بود. و همچنین در کتاب الموطا امام مالک [۱۶] دیدم که ابن عباس روایت کرده است:

صلی رسول الله (صلی الله علیه و آله): الظهر و العصر جميعا «و المغرب و العشاء جميعا فی غیر خوف و لا سفر؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز ظهر و عصر و همچنین نماز مغرب و عشاء را در غیر خوف و سفر، پشت سر هم خواند.» پس چرا با اینکه مسئله این گونه روشن است، اهل تسنن بر اثر تعصب و ناآگاهی، همین مطالب [۱۷] را به عنوان ایراد بزرگ بر شیعه عنوان می کنند؟! غافل از آن که [در کتاب های اصیل خودشان، جواز آن ثابت است. ۱۸]

مناظرات درباره صلوات و سلام بر آل محمد (صلی الله علیه و آله)

می دانیم که بسیاری از اهل تسنن وقتی که نام علی (علیه السلام) را می برند به جای «علیه السلام» می گویند: «کرم الهه وجهه؛ خداوند مقامش را ارجمند کند.» (در حالی

که در مورد سایر صحابه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می‌گویند: «رضی الله عنه؛ خدا از او راضی شود.» زیرا خود آن‌ها معتقدند که امام علی(علیه‌السلام) گناهی نکرده است تا درباره‌اش «رضی الله عنه» گفته شود، بلکه باید درباره علی(علیه‌السلام) گفت: «خدا بر مقامش بیافزاید» اینک این سؤال پیش می‌آید که چرا با ذکر نام علی(علیه‌السلام) جمله «علیه‌السلام» نمی‌گویند؟

برای پاسخ به این سؤال به مناظره زیر توجه کنید: دکتر تیجانی، در مسیر خود از قاهره به عراق، در میان کشتی، دوستی دانشمند پیدا کرد به نام «استاد منعم» که از استادان دانشگاه و دانشمندان شیعه از اهالی عراق بود. آن دو در کشتی با هم گفت و گو می‌کردند. و سپس در عراق به گفت و گو و مناظرات خود ادامه دادند. یکی از مناظرات این بود که روزی در خانه «استاد منعم» در بغداد، چنین مناظره شد:

دکتر سماوی: شما شیعیان مقام علی(علیه‌السلام) را به قدری بالا می‌برید که او را در ردیف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) قرار می‌دهید، زیرا بعد از نام او به جای «کرم

الله وجهه» و... جمله «علیه السلام» یا «علیه الصلاه و السلام» می گویند، با اینکه سلام و صلوات مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. چنان که در قرآن می خوانیم

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛ همانا خداوند و فرشتگان بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود بفرستید و سلام دهید و تسلیم فرمانش باشید

استاد منعم: آری، دست گفתי! ما هنگامی که نام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و سایر امامان معصوم (علیهم السلام) را می بریم، «علیه السلام» می گوئیم، ولی این به آن معنی نیست که ما آن ها را پیامبر و یا در درجه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می دانیم. دکتر سماوی: پس به چه دلیل بر آن ها سلام و صلوات می فرستید؟

استاد منعم: به دلیل همین آیه ای که خوانده شد: «ان الله و... ملائکته یصلون علی النبی

آیا تفسیر این آیه را خوانده ای؟ مفسران شیعه و سنی به اتفاق نقل می کنند: هنگامی که این آیه نازل شد، جمعی از اصحاب از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: «ای رسول

خدا، اصل چگونگی صلوات و سلام بر تو را فهمیدیم، ولی
«نفهمیدیم چگونه بر تو درود و صلوات بفرستیم؟
پیامبر(صلی الله علیه و آله) در پاسخ فرمود: بگوئید: «اللهم
صل علی محمد و آل محمد، کما صلیت علی ابراهیم و آل
ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید؛ خدایا! درود و رحمت
بفرست بر محمد و آل محمد، همان گونه که بر ابراهیم و
آل ابراهیم در میان جهانیان درود و رحمت فرستادی، تو
[ستوده والا هستی.]» [۱۹]

نیز فرمود: «لا تصلوا علی الصلاه التبراء؛ هرگز بر من
»صلوات ناقص نفرستید

»پرسیدند: «صلوات ناقص چیست؟

فرمود: اینکه فقط بگوئید: «اللهم صل علی محمد» (بدون
دنباله آن) ناقص است، بلکه بگوئید: «اللهم صل علی محمد
[و آل محمد] که صلوات کامل است:» [۲۰]

در روایات متعدد آمده است که صلوات کامل بفرستید، و
جمله «آل محمد» را در آخر آن حذف نکنید، و حتی در
تشهد نماز، تمام فقهای اهل بیت(علیهم السلام) آن را واجب
می دانند، و از فقهای اهل تسنن، امام شافعی آن را در تشهد
دوم نمازهای واجب، واجب می داند. [۲۱] جالب اینکه

شافعی بر اساس همین فتوا، در شعر معروف خود چنین تصریح می‌کند: «یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزلہ

کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلاه
[له] ۲۲

ای اهل بیت رسول خدا! دوستی شما فریضه و واجبی است که خداوند در قرآن، آن را نازل کرده است، در مقام و عظمت شما همین بس که هر کس در نماز بر شما صلوات «نفرستد، نمازش باطل است

دکتر سماوی در حالی که سخت تحت تأثیر قرار گرفته بود، و این گفتار مستدل بر قلبش نشست بود، گفت: در این جهت می‌پذیرم که آل محمد (صلی الله علیه و آله) شریک در صلوات پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند، و ما هم وقتی که صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرستیم، اصحاب و آل آن حضرت را نیز شریک در صلوات می‌سازیم، ولی این را قبول نداریم که اگر تنها نام علی ذکر [شد، بگوییم «علیه السلام» یا «سلام خدا بر او»]. ۲۳

استاد منعم: آیا کتاب صحیح بخاری را قبول دارید؟

دکتر سماوی: آری، این کتاب را امامی عالی مقام از امامان
مورد قبول اهل تسنن، تألیف کرده، و صحیح‌ترین کتاب
بعد از قرآن است.

استاد منعم کتاب صحیح بخاری را از کتابخانه‌اش آورد و
صفحه‌ای از آن را گشود و به من داد تا بخوانم. دیدم در
آن صفحه نوشته است: فلان شخص ما را حدیث کرد، از
فلان شخص دیگر و او از علی (علیه السلام)، من تا جمله
«علیه السلام» را دیدم تعجب کردم، باور نمی‌کردم که
حقیقت داشته باشد، با خود می‌گفتم نکند این کتاب صحیح
بخاری نباشد، سراسیمه بار دیگر آن را گرفتم و دقیق
خواندم، دیدم همان است که دیده بودم، شک و تردیدم
برطرف شد.

استاد منعم صفحه دیگری از کتاب صحیح بخاری را گشود
که در آن نوشته بود: «علی بن الحسین (علیه السلام) ما را
حدیث کرد.» دیگر هیچ جوابی نداشتم جز این که شگفت
زده بگویم: سبحان الله! بعداً من بار دیگر با ناباوری کتاب
صحیح بخاری را ورق زدم. دیدم در مصر توسط «انتشارات
شرکت حلبی و فرزندان» چاپ شده است... به هر حال
[راهی جز پذیرفتن حقیقت نداشتم. ۲۴]

.....
.....

این بخش از مرجم افزوده شد تا به نام مبارک - [۱]
چهارده معصوم(علیهم السلام)، کتاب تکمیل شود
این کتاب به فارسی به نام آنگاه ... هدایت شدم - [۲]
ترجمه شده و با استقبال کم نظیری روبرو شده است و در
اندک مدتی به چاپ دوازدهم با تیراژهای بسیار رسیده
است.

آیت الله شهید سید محمد باقر صد(ره) در سال - [۳]
۱۳۵۳ ه.ق. در کاظمین متولد شد، در سنین جوانی به مقام
اجتهاد رسید، و بیش از ۲۴ کتاب در زمینه های مختلف از
فقه، اصول منطق، فلسفه و مفاهیم گوناگون اسلام نوشت، و
پس از بیست سال مبارزه با شمشیر قلم و جهاد با رژیم
بعث عراق، سرانجام در شب ۱۹ فروردین سال ۱۳۵۹ ش.
در سن ۴۷ سالگی با خواهر دانشمندش بنت الهدی، به
دست دژخیمان حجاج صفت بعث عراق به شهادت
رسیدند.

مسلک وهابیت منسوب به «شیخ محمد فرزند - [۴]

عبدالوهاب» است، وی در سال ۱۱۱۵ هجری قمری، در شهر «عیینه» از شهرهای «نجد» متولد شد، پدرش در آن شهر، قاضی بود. وی در سال ۱۱۵۳ عقاید وهابی گری را که خود مؤسس آن بود، آشکار کرد، جمعی از او پیروی کردند، و در سال ۱۱۶۰ هجری قمری به شهر «درعیه» یکی از شهرهای معروف نجد رفت و در آن جا با امیر شهر به نام محمد بن سعود (جد آل سعود) رابطه برقرار کرد، و با هم توافق کردند که از عقیده وهابیت ترویج کنند. (آیین وهابیت: ص ۲۶ و ۲۷) به این ترتیب می بینیم، این مسلک انحرافی در قرن ۱۲ پدید آمد، و توسط آل سعود، دنبال و گسترش یافت.

شیخ محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۲۰۶ درگذشت، بعد از او، پیروانش روش او را دنبال کردند، و در سال ۱۲۱۶، امیر سعود وهابی با سپاه بیست هزار نفری به کربلا حمله کرد، پنج هزار نفر یا بیشتر را کشتند و ... (تاریخ کربلا: ص ۱۷۲).

اقتباس از آنگاه... هدایت شدم: ص ۹۲ و ۹۳ - [۵]

- یعنی به قدری نقل شده است که انسان علم به صدور - [۶]
- آن، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیدا می کند
- اقتباس از آنگاه... هدایت شدم: ص ۸۸ و ۸۹ - [۷]
- سوره آل عمران، آیه ۴۴ - [۸]
- سوره فتح، آیه ۲۹ - [۹]
- سوره احزاب، آیه ۴۰ - [۱۰]
- اقتباس و تلخیص از: آنگاه... هدایت شدم: ص ۷۶ - [۱۱]
- و ۷۸
- صحیح مسلم: ج ۲، ص ۱۵۱ (باب الجمع بین - [۱۲]
- (الصلاتین فی الحضر
- همان: ص ۱۵۲ - [۱۳]
- مسند احمد: ج ۱، ص ۲۲۱ - [۱۴]
- همان: ص ۱۴۰ - [۱۵]
- الموطاء الامام المالک: ج ۱، ص ۱۶۱ - [۱۶]
- یعنی جمع بین نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب - [۱۷]
- و عشاء
- لا کون مع الصادقیق: تیجانی سماوی، چاپ بیروت، - [۱۸]
- (ص ۲۱۴-۲۱) (با تلخیص

صحیح بخاری: ج ۶، ص ۵۱؛ صحیح مسلم: ج ۱، - [۱۹]
ص ۳۰۵.

الصواعق المحرقة: ص ۱۴۴ - [۲۰]

شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید: ج ۶، ص ۱۴۴ - [۲۱]
المواهب زرقانی: ج ۷، ص ۷؛ تذکره علامه: ج ۱، - [۲۲]
ص ۱۲۶.

مترجم گوید: در قرآن در آیه ۱۳۰ سوره صافات - [۲۳]
می‌خوانیم: «سلام علی آل یاسین؛ سلام بر آل یاسین» از ابن
عباس نقل شده است که منظور از آل یاسین آل
محمد(صلی الله علیه و آله) هستند. بنابراین مطابق قرآن،
رواست که با ذکر هر یک از امامان آل محمد(صلی الله علیه
و آله) بگوییم: «علیه السلام».

حتی افرادی که از علمای متعصب اهل تسنن مثل «ابن
روزبهان» که به اشکال تراشی معروف است، قبول دارد که
منظور از «آل یاسین» آل محمد(صلی الله علیه و آله)
هستند.

جالب اینکه در سوره صافات بر افرادی مانند نوح، (آیه
۷۹) و ابراهیم (آیه ۱۰۹) و موسی و هارون (آیه ۱۲۰) و
همه مرسلین (آیه ۱۸۲) سلام شده است. از این مطالب

می‌توان فهمید که آل محمد(صلی الله علیه و آله) در ردیف
پیامبران هستند. و آیه مذکور با توجه به برتری محمد بر
سایر پیامبران دلیل بر افضلیت و امامت آل محمد(صلی الله
(علیه و آله) است. (دلایل الصدق: ج ۲، ص ۳۹۸
آنگاه.... هدایت شدم»: ص ۶۵-۶۷) (با تلخیص و « - [۲۴]
(اقتباس).

«برگرفته از کتاب: «چرا شیعه شدیم
تألیف: علامه محمد حسن قیصی جبل عاملی

جهاد مشرق، نویسنده وبلاگ به گزارش سرویس وبلاگستان در آخرین پست وبلاگ خود نوشت: ، حجت الاسلام **اکبر** والمسلمین شریف زاهدی طلبه تازه شیعه شده ی زاهدانی که بیش از ده سال است به تشیع گرویده در دانشکده علوم قرآنی قم جریان شیعه شدن خود را اینگونه برای دانشجویان بیان نمود:

بنده محمد شریف زاهدی اهل نیک‌شهر استان سیستان و بلوچستان « هستم. بعد از 11 سال تحصیل در مدارس و حوزه‌های علمیه اهل سنت، با شنیدن روضه امام حسین(علیه السلام) جرقه هدایت در دلم پدید آمد و پس از تحقیقات مفصل در سال 1382 به مکتب نورانی اهل بیت علیهم السلام مشرف شدم.



یکی از اساتید اهل سنت ام، مولوی عیسی ملازهی، امام جماعت مسجد محمد رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - بود. گاهی که برایشان مشکلی ایجاد می‌شد و نمی‌توانست به مسجد برود، بنده را به جای خود می‌فرستاد تا نماز جماعت را اقامه کنم. شب عاشورای سال 1375 بود و من به جای استادم به مسجد رفتم و نماز عشاء را خواندم. بعد از نماز همه مردم از مسجد بیرون رفتند. من آخرین نفری بودم که از مسجد بیرون آمدم و درب مسجد را قفل کردم. می‌خواستم به مدرسه برگردم که صدای سخنرانی از حسینیه شیعیان مهاجر چابهار که در فاصله پنجاه

متری مسجد بود، توجهم را جلب کرد

کنجکاو شدم تا بدانم سخنران چه می‌گوید؛ زیرا به ما گفته بودند که هر چه روحانیون شیعه می‌گویند، دروغ است. به این نیت رفتم که ببینم چه دروغ‌هایی می‌گویند. نزدیک حسینیه شدم. می‌خواستم وارد حسینیه شوم ولی خجالت کشیدم؛ چون لباس روحانی‌های سنی بر تن من بود



آهسته کنار پنجره نشستم و به صحبت‌های روحانی شیعه گوش دادم. سخنرانی او درباره شخصیت امام حسین علیه السلام بود. می‌گفت: در کتاب مسند احمد حنبل و سنن ترمذی و چند کتاب دیگر، این روایت آمده است که پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده‌اند: «إن الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة» امام حسن و امام حسین سرور جوانان بهشت هستند و همین طور از کتاب‌های اهل سنت مطالبی به همراه آدرس‌هایشان بیان

می‌کرد

این سؤال به ذهنم آمد که این روحانی شیعه، چگونه کتاب‌های اهل سنت را مطالعه کرده است؟! زیرا به ما گفته بودند کتاب‌های شیعه را نخوانید؛ گمراه‌کننده است! چرا آنها - شیعیان - نمی‌گویند کتاب‌های اهل سنت را نخوانید که گمراه می‌شوید؟، فقط علمای ما چنین می‌گویند؟

سخنرانی‌اش تمام شد و روضه خواندن را شروع کرد. روضه قتلگاه امام حسین (علیه السلام) را خواند که روضه جانسوزی بود؛ به طوری که اشک‌های من ملای سنی که تا آن لحظه، حتی یک قطره اشک هم برای مظلومیت امام حسین (علیه السلام) نریخته بودم، سرازیر شد و بسیار گریه کردم.

قبل از آن‌که روضه تمام شود، بلند شدم و به مدرسه برگشتم. به اتاقم رفتم و خواستم بخوابم؛ ولی سخنان روحانی شیعه فکرم را به خود مشغول کرده بود. طاقت نیاوردم. به کتابخانه حوزه رفتم. تا آن روایت را پیدا کنم.

البته قبلاً روایت "سیدا شباب" را در کتاب "مسند احمد" دیده بودم؛ ولی برای آن‌که دلم آرام شود، به سراغ روایت و سند آن رفتم. آن را پیدا کردم و پس از آن، کتاب "حیات الصحابه" را برداشتم و با کمال تعجب دیدم که آنچه روحانی شیعه نقل کرده، صحیح است. به خودم گفتم: اینها، مطالبی است که از کتاب‌های ما نقل می‌کنند، پس معلوم است که خیلی از کتاب‌های ما را مطالعه کرده‌اند و مطالب زیادی از ما می‌دانند.



آن شب، شب عجیبی بود. سؤالاتی وجود مرا فرا گرفته بود و
هر چه فکر می‌کردم نمی‌توانستم خودم را قانع کنم! از خود
سؤال می‌کردم: "آیا شیعیان آنچنان که وهابیان تبلیغ می‌کنند،
واقعا مشرکند؟!" لحظه‌ای با خودم فکر کردم، عجیب است!
آن‌طور که در آیات قرآن و روایات آمده است، مشرکان مخالف
خدا و پیامبرند و مخالف با دین مبین اسلام هستند! پس اینها -
شیعیان - چه نوع مشرکانی هستند که خداوند و پیامبر - صلی
الله علیه و آله و سلم - را قبول دارند و حتی به اهل بیت پیامبر
محبت می‌ورزند و بر منبرهایشان نیز از پیامبر اسلام مدح و
تعریف و بر مصائبشان گریه می‌کنند؟! به دلم افتاد که امکان
ندارد اینها مشرک باشند.

بعد از این بود که تحقیق درباره تشیع را آغاز کردم و اولین بار با مطالعه کتاب شبهای پیشاور نوشته مرحوم سلطان الواعظین شیرازی بسیاری از حقایق برایم روشن شد و می‌دیدم بسیاری از مطالبی که از منابع اهل سنت در این کتاب ذکر شده، مورد تایید همه فرق اهل سنت است و این برایم خیلی جالب بود.

سپس تحقیقات خود را ادامه دادم و کتاب‌های بیشتری مطالعه کردم تا به این نتیجه رسیدم که تشیع حق است و از سال 79 به صورت تقیه و پنهانی شیعه شدم و در سال 82 تصمیم گرفتم که این مطلب را آشکار کنم و رسماً آن را اعلام کردم».

سدريک ريپ روت کشيش فرانسوی



سدريک ريپ روت، کشيش فرانسوی، دارای مدرک دکترای
ارتدوکس، 7 سال پيش مسلمان شد و نام خود را به احمد

علی تغییر داد، ابتدا مدتی به تسنن روی آورد ولی کمی بعد از مطالعات بیشتر به تشیع مشرف شد. وی همچنین هنرمندی است که در عرصه موسیقی، نواختن پیانو تبحر دارد. او به ادبیات و شعر نیز علاقمند است و تاکنون چندین کتاب در این زمینه تألیف و منتشر کرده است.

اندکی در مورد علت مسلمان شدنش می گوید:

من در یک مرکز مطالعات مسیحیت کار می کردم و به اقتضای حرفه ام باید کتب مقدس دیگر ادیان را نیز مطالعه می نمودم، وقتی از میان کتاب های مقدس دینی ترجمه قرآن را خواندم، فکر کردم شاید ترجمه فرانسوی آن، به خوبی حق مطلب را ادا نکرده است و این اولین فرصت بود برای آشنایی با اسلام که بعدها من را به تحقیق بیشتر راجع به این دین سوق داد که سرانجام باعث تشرف به آن شد.

با اینکه من یک راهب بودم و متون دینی می‌خواندم، ولی با این حال هرگز موفق نشده بودم احساس عمیق و انقلابی درونی را که داشتم با خواندن کتب مقدس دیگر ادیان ارضا کنم، درحالی‌که حتی نگاه کردن به متن عربی قرآن و خواندن آن، در من انقلابی درونی و انگیزشی عمیق ایجاد می‌کند؛ انگیزشی که سبب شد، من به مطالعه بیشتر این دین پردازم و با علمای مسلمان عربی از کشورهای مختلف صحبت کنم تا سرانجام این دین را برگزینم.

یکی از عوامل دیگری که سبب گرایش من به اسلام شد و اولین جرقه را در من ایجاد کرد، یک دوست اردنی بود که در متون «ابن عربی» تخصص داشت و مرا به مطالعه آن تشویق کرد. محتوای کتاب «محي الدين ابن عربي» به‌خصوص در بخش عرفان، منبع غنی عرفانی و معنوی برای من جذب من به

اسلام بود. تحقیق و مطالعه بیشتر در این زمینه، مرا به جایگاهی رساند که اکنون از یک آرامش روحانی و معنوی و صف‌ناپذیری که سال‌ها در پی آن بودم، برخوردارم. امروز شاهد هستیم افراد زیادی از همین دیار به اسلام روی می‌آورند.

طی دو قرن اخیر به دلیل رفتار برخی مسلمانان تصویری که از اسلام در فرانسه وجود داشته، عمده‌تاً تصویری خشونت‌بار و ناخوشایند بوده است، اما ما شاهد هستیم که در میان غیرمسلمانان فرانسوی گرایشی رو به افزایش نسبت به کشف حقایق ناب اسلام، جدا از آنچه ممکن است برخی پیروان این دین انجام دهند، ایجاد شده است. در کنار این رسانه‌های غربی هم با سیاه‌نمایی و منفی‌بافی تصویری مملو از خشونت، قتل، غارت و تروریسم از اسلام به مردم غرب ارائه می‌دهند، این امر سبب شده است تا کنجکاوی‌ها نسبت به اسلام بیشتر شود و در نتیجه بسیاری از فرانسوی‌ها کم‌کم با

پی بردن به عدم صداقت رسانه‌ها، تمایل پیدا کنند حقیقت این دین را بیابند.

پیش از آنکه من اسلام بیاورم، در کنار فعالیت‌های دینی‌ام، در عرصه هنر و موسیقی هم کار می‌کردم ولی تنها به عنوان یک هنر به آن می‌نگریستم که هیچ ارتباطی با اعتقادات مذهبی‌ام نداشت، اما اکنون که مسلمان شده‌ام، موسیقی که می‌نوازم و هنری که دارم، مفهوم خیلی عمیق‌تر و کلی‌تری پیدا کرده است، به نوعی از صرف تفریح بودن خارج شده، این به خاطر تأثیرپذیری من به آیات قرآن و اسلام می‌باشد.

من اسلام آوردم را از ابتدا بی‌گدار اعلام نمی‌کردم، وقتی در جمع خانواده و دوستان یا در مهمانی‌ها بودیم و خوراک‌هایی که در اسلام حرام است را به من تعارف می‌کردند، چون مسلمان بودم نمی‌خوردم و از مصرف آنها اجتناب می‌کردم،

پدرم و دوستانم با شوخی می گفتند چرا نمی خوری مگر
مسلمانی که نمی خوری؟ و من در کمال آرامش به آنها پاسخ
می دادم، بله مسلمانم. در واقع من دین خود را به آنها هیچ گاه
تحمیل نمی کردم و اجازه دادم اطرافیانم خودشان آرام آرام
این قضیه را بپذیرند.

از علت شیعه شدنش می گوید:

مذهب شیعه دو برتری چشمگیر نسبت به مکتب اهل سنت
دارد، یکی شخص حضرت علی (ع) با ویژگی های شخصیتی
والایی که داشتند و اینکه نوری بودند از ناحیه رسول
خدا(ص) و دوم احادیث معتبر، مستند و پرمفهوم که در
مکتب شیعه موجود است، این مکتب را غنی تر و پربارتر
نموده است، این دو اصل مهم باعث گرایش من از تسنن به
سمت تشیع شدند. اعتقاد دارم مذهب شیعه بوده است که

توانسته علوم اسلامی را در تمام دنیا منتشر کند و اغلب دانشمندان بزرگ اسلامی، شیعه بوده‌اند. احساس می‌کنم آثار علمای تشیع به نسبت تسنن بسیار غنی‌تر است.

با اینکه فرانسه کشوری است که اکثریت مردم مسیحی هستند و جمعیت مسلمانان به‌خصوص شیعیان در فرانسه زیاد نیست، اما مردم به اسلام گرایش دارند. عده‌ای هستند که مراسم باشکوه عاشورای امام حسین(ع) را در این کشور برگزار می‌کنند، این مراسم مرا به شدت متأثر می‌کند. من معتقدم ما به عنوان مسلمان در سراسر دنیا باید مقدمات ظهور حضرت امام زمان (عج) را فراهم و خود را مهیای آمدن ایشان کنیم.

خلفائی اثنا عشر (جانشینان پیامبر صلی

الله علیه وآله وسلم دوازده نفر هستند)

شیعه و سنی با سندهای صحیح و متواتر نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله بارها تأکید کرده اند که جانشینان من تا قیامت تنها دوازده نفر خواهند بود؛ چنانچه مسلم در صحیح خود آورده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى تَمُوتَ فِيهِمْ اثْنَا

عَشَرَ خَلِيفَةً.

صحیح مسلم، ج 6، ص 3، ح 4598.

این امر (اسلام) منقضي نمی شود تا اینکه
دوازده خلیفه در بین آنها بگذرد (حکومت کند).

طبق این روایت، خلفای واقعی رسول خدا صلی الله
علیه وآله تا زمانی که اسلام هست، تنها دوازده نفر
خواهند بود.

به غیر از مذهب حقه اثنی عشریه، هیچ مذهب
دیگری نتوانسته اند، این روایت را بر مذهب خود
تطبیق دهند. تعدادی از علمای اهل سنت قاطعانه
تصریح کرده اند که نتوانسته اند معنای این روایت را
بفهمند و هیچ يك از علمای اهل سنت نیز معنای
دقیق و قاطعی برای آن ذکر نکرده است؛ از جمله ابن
حجر عسقلانی به نقل از ابن جوزی می نویسد:

قد أطلت البحث عنه، وتطلبت مظانّه، وسألت

عنه، فما رأيت أحدا وقع علي المقصود به.

فتح الباري ج 13 ص 181.

در باره این روایت تحقیق زیادی کردم و تمام
احتمالات را ملاحظه کرده و از دیگران سؤال
کردم؛ اما هیچ کسی را نیافتم که معنای
قطعی این روایت را متوجه شده باشد.

تنها مذهب شیعه است که می تواند این روایت را بر
باورهای خود تطبیق دهد.

آیه ولایت

{إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ}.

المائدة: 55.

سرپرست و صاحب امر شما، تنها خدا، پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را بر پا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.

طبري در تفسير خود به نقل از مجاهد نوشته است:

{إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ} الآية. نزلت في علي

بن أبي طالب تصدق وهو راع.

تفسير الطبري ج 6 ص 390

این آیه در باره علي بن أبي طالب عليه السلام
نازل شده است و او در حال رکوع صدقه داده
است.

همچنین ابن أبي حاتم در تفسير خود از عتبة بن أبي
حكيم همین مطلب را نقل کرده است:

تفسير ابن أبي حاتم ج 4 ص 1162.

ابن تیمیه در باره تفسير طبري و تفسير ابن أبي حاتم
گفته:

تفاسيرهم متضمنة للمنقولات التي يعتمد

عليها في التفسير.

منهاج السنة، ج7، ص179.

تفسير طبري و ابن ابي حاتم از تفاسيري است
که روايات نقل شده در آن ها، در تفسير قرآن
قابل اعتماد هستند.

آلوسي در باره شأن نزول اين آيه گفته است:

وغالب الأخباريين علي أنّ هذه الآية نزلت في
علي كرم الله وجهه.

روح المعاني، ج6، ص167.

اکثر صاحبان روايت، بر اين باور هستند که اين
آيه در باره علي کرم الله وجهه نازل شده است.

و همچنین گفته است:

والآية عند معظم المحدثين نزلت في علي.

روح المعاني، ج6، ص186.

از دیدگاه بیشتر محدثین، این آیه در باره علی

بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

آیه ابلاغ

{يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ
تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ
النَّاسِ} المائدة: 67.

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل
شده است، به طور کامل (به مردم) ابلاغ کن؛
و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام ندهای.

خداوند تو را از (خطرات احتمالي) مردم، حفظ
مي کند.

ابن أبي حاتم در تفسير خود از ابو سعيد خدری نقل
کرده است:

نزلت هذه الآية... في علي بن أبي طالب.

تفسير ابن أبي حاتم، ج 4 ص 1172.

این آیه در باره علي بن ابي طالب نازل شده
است.

آلوسی در تفسير خود مي نويسد:

روي ابن مردويه عن ابن مسعود قال كنا نقرأ
علي عهد رسول الله (ص): بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ

رَبِّكَ إِنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا
بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ.

روح المعاني، ج 6، ص 193

ابن مردويه از ابن مسعود نقل مي کند که ما در
زمان رسول الله صلي الله عليه واله وسلم اين
آيه را اينگونه مي خوانديم: آنچه از طرف
پروردگارت بر تو نازل شده است که «علي ولي
مومنين است» را به طور کامل (به مردم) ابلاغ
کن، و اگر چنين نکنی، رسالت او را انجام
نداده اي.

و سيوطي اين روايت را اين چنين نقل کرده است:

بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ
وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ.

الدر المنثور ج2 ص298 و فتح القدير ج 2 ص60
والمنار: ج 6 ص463.

آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است که
«علي مولاي مومنين است» را به طور كامل
(به مردم) ابلاغ كن، و اگر چنين نكني، رسالت
او را انجام نداده اي.

آيه اكمال دين

{أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي
وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا}.

المائدة: 3

امروز، دین شما را برایتان کامل کردم؛ و نعمت
خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان
آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

خطیب بغدادی با سند معتبر نقل کرده است که این
آیه بعد از معرفی امیرمؤمنان علیه السلام در غدیر
خم، نازل شده است:

وَهُوَ يَوْمُ غَدِيرِ خُمٍّ لَمَّا أَخَذَ النَّبِيُّ (ص) بِيَدِ عَلِيٍّ
بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ: " أَلَسْتُ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ؟
"، قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: " مَنْ كُنْتُ
مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ "، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: بَخ
بَخٍ لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ أَصَبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَايَ

كُلِّ مُسْلِمٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ

دِينَكُمْ}.

تاریخ بغداد ج 8 ص 284

روز غدیر خم، زمانی که پیامبر دست علی بن ابی طالب را گرفت، سپس فرمود: آیا من سرپرست مومنان نیستم؟ گفتند: بله ای رسول خدا! فرمود: هرکس که من مولای او هستم پس علی مولای اوست. پس از آن، عمر بن خطاب گفت: تبریک تبریک بر تو ای فرزند ابی طالب ؛ زیرا از این پس تو مولای من و مولای کل مسلمانان هستی، سپس این آیه نازل شد: امروز، دین شما را برایتان کامل کردم.

ابن کثیر نقل کرده است که عمر خطاب به امیرمؤمنان
علیه السلام گفت:

أصحت اليوم ولي كل مؤمن.

البداية والنهاية ج 7 ص 350.

تو از این پس، سرپرست تمام موم--نان شدي.

حدیث ولایت

علمای اهل سنت با سندهای صحیح نقل کرده اند
که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنَّ عَلِيًّا مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي.

به راستي علي از من است و من از او هستم

و او سرپرست همه مؤمنان، پس از من است.

حاکم نیشابوري پس از نقل این روایت گفته:

صحيح علي شرط مسلم.

این روایت صحيح است و شرایط صحيح مسلم

را دارد.

المستدرک ج 3 ص 110.

شمس الدين ذهبي نیز در تلخیص المستدرک این

روایت را «صحيح» دانسته است.

مجد ناصر الدين الباني نیز در باره این روایت گفته:

صحّحه الحاكم الذهبي وهو كما قال.

این روایت را حاکم و ذهبی تصحیح کرده اند.
این روایت، صحیح است همان گونه است که
حاکم و ذهبی گفته اند.

السلسلة الصحيحة، ج5، ص222.

حديث الخلافة

ابن أبي عاصم در کتاب السنهء مي نويسد که رسول
خدا صلي الله عليه وآله خطاب به اميرمؤمنان عليه
السلام فرمود:

وأنت خليفتي في كلّ مؤمن من بعدى

تو پس از من، جانشين من در ميان همه
مؤمنان هستي

الباني در باره سند اين روايت گفته:

إسناده حسن.

سند اين روايت «حسن» است

کتاب السنه لابن أبي عاصم، ص551.

حاکم نیشابوری این روایت را این چنین نقل کرد است
که رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به
امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي.

شایسته نیست که من از میان مردم بروم؛ مگر
این که شما جانشین من باشی.

المستدرک ج 3 ص 133.

البانی وهابی در باره سند این روایت می گوید:

صَحَّحَ الْحَاكِمُ وَالذَّهَبِيُّ وَهُوَ كَمَا قَالَا.

السلسلة الصحيحة ج 5 ص 222.

این روایت را حاکم و ذهبی تصحیح کرده است
و این روایت صحیح است، همان گونه حاکم و
ذهبی گفته اند.

حدیث امامت

ابونعیم اصفهانی با سند معتبر در کتاب معرفهء
الصحابه نقل کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه وآله فرمود:

انْتَهَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي إِلَى السِّدْرَةِ الْمُنْتَهَى،
فَأُوحِيَ إِلَيَّ فِي عَلَيٍّ بِثَلَاثٍ: «أَنَّهُ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ،
وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَلَّلِينَ إِلَى
جَنَّاتِ النَّعِيمِ».

معرفه الصحابة، ج 3 ص 1587،

هنگامي که در شب معراج به سدرۃ المنتهي
رسيدم، خداوند به من در باره علي (ع) سه
چيز وحي کرد:

به راستي که او پيشوای پرهيزگاران، سردار
مسلمانان و جلودار روسفیدان به سوي بهشت
سرشار از نعمت خداوند است.

این روایت معتبر است ؛ چنانچه حاکم نیشابوري گفته
است:

صحيح الاسناد.

المستدرک ج 3 ص 138.

سند این روایت صحيح است.

